

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفصیل علامہ زمان یگانہ دومین مولانا محمد عبدالحی غفرلہ اللہ عنہ



حسبنا اللہ فی حقہ سبحانہ عافی توحید محمد بن عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ

مطبعہ دارالکتاب دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم

الله محمد و محمد حامد فهو الحامد المحمود صلى الله عليه وعلى آله الرب الوؤود و العبود و بعد حمد و صلوة و ستر
 بنا دانی از حلیه کمال عاری محمد علی ککنوی انصاری ابن مولانا محمد عبد الحلیم دامه الله الکریم
 بخدمت اصحاب انش در ارباب بنش التماس میدارد که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب حمید با و اهل سنه
 یکترار و دو صد و هفتاد و پنج بجزی فارغ گردیدیم بدرس کتب درسیه موافق طریقه سنییه نظامیه خدمت
 جناب الله دایم غله شاغل شدم ضمن تحصیل علم صرف کمترین علوم است فوائده که در حقیقت فراوان از زبان
 درفشان حضرت قبله دایم غله شنیده خواهم که این فوائده را بسبک تحریر بسبک گردانم چندی برین برآمده
 که مقصود از قوه بفعل یرنیا مدحاً لا کما از کتب صرفیه بعونه تعالی فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم
 اراده الهی قرین گردید که مکنون خاطر پرور رسید شرحی بر میزان الصرف حاوی برخی از همان فوائده و دیگر
 زوائده که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده نامش تبیان فی شرح المیزان نهادم از اعیان
 بنی نوع انسان اگر نفعی یابند امید دعاست اگر خطای فقیه لازم بشریت است مطلع شوند جای
 آنست که منظر صفت ستاری شوند و الله الموفق المعین و المستعین مقدمه پیش از شروع علم صرف
 اینقدر دانستن ضرورت که علم صرف علمیت بقواعد که شاخته شود با احوال انبییه کلماتی اموریکه
 بنامای کلمات را بنشیند سوای اعواب بنا به چو تخفیف همزه و اعلال ابدال و حزن و غیره و مراد از این

آنها بر حرف واحد است سکون متعذر است زیرا چه ابتدا البسا کن متعین است پس لابد حرکت داشته شود
 و مخرج حرکات فتح اخت سکون است و رخت پس مناسب بود که با مفتوح میشود مکتور چرا اگر وید
 جواب اصل سکون است و سکون عدم حرکت است و کسره هم عدم الوجود است و فعل اسم
 غیر منفرد پس بدین مناسبت بار کسره دادند **سوال** اصل لفظ الله چیست **جواب**
 اصلش آوست بر وزن فعال معنی محمود همزه رافع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس عوض همزه
 الف و لام در آوردند و لام را در لام ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید
 و اگر کلمه یا برای ندا داخل کرده شود یا الله یا قطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین هنگام محض عوض
 همزه است و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندای چون معنی تعریف بالکلیه تنفیص
 نشده الله اوصول خوانده شود چون بالله و بعضی بر آن اند که اصلش لاه است که مصدر است معنی
 احتجاب از تعلق و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ معنی اسم فاعل است ای مرتفع و محجب
 از ادراک بصائر پس الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نیز بعضی اصلش لاه است
 و این لفظ سریانی است چون معرب کردند الف را حذف نمودند لاه شد پس الف و لام آورده
 لام را در لام ادغام کردند الله شد و نیز بعضی بلا الحاظ اصل لفظ الله موضوع است برای ذات احد
 شخصیه که مجتمع جمیع صفات **سوال** مصنف بجای بسم الله باشد چه انگفت **جواب** اول
 برای موافقت مصحف مجید **جواب** دوم لفظ بالله متعارف و شرم است و اینجا مقصود تمییز است
 نه تمییز پس برای فرق میان بسم و بسم الله گفت و بالله گفت **سوال** در ضمن و رحیم کدام لفظ
جواب در ضمن صفت مشبه است بر وزن فعلان و رحیم اسم فاعل است مبنی برای مبالغه نزد میبوی
 و زجاج و بعضی هر دو را صفت مشبه یعنی هر دو را برای مبالغه نوشته اند **سوال** در ضمن و رحیم از کدام چیز
 مشتق **جواب** از رحیم **سوال** رحیم تعدیست و صفت مشبه از لازم مشتق میشود **جواب**
 فعل متعدی را گاهی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی نقل ضم یعنی پس صفت مشبه از مشتق میکنند
سوال لفظ الله را بر ضمن و رحیم چه مقدم کردند **جواب** زیرا چه لفظ الله علم ذات است و در ضمن

خارجی بهم می تواند که اشاره خواهد شد بفرمودی معین از افراد محمد که آن محبوب رضی او تعالی است سوال
معنی ثابت از کجا گرفته شد جواب لفظ ثابت متعلق شد بعد لفظ احمد مقدر است سوال احمد
لا الرحمن یا لا اله الا الله چه گفت جواب تا اختصاص استحقاق او تعالی بر اسمی که بعضی از صفات او متوهم
نشد سوال رب کدام لفظ است جواب صفت مشابه است یا مصدر است پس اطلاق درین
مستقام بر او تعالی بطریق مناسب است سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بمعنی لام در اصل لغت بمعنی چیزی
که دانسته شود بسبب و چیز دیگر بعد از آن غلبه داده شد اطلاق او بر اسمی که صفات
او است که از دوا نیست میشود ذات او تعالی سوال جمع عالم میا و لون جاز نیست زیرا چه در پنجین
جمع شرط است که مفروض از ذوی العقول باشد و در عالم غیر ذوی العقول هم داخل اند جواب
جمع او بسیار و لون باعتبار غلبه دادن افراد عالم که ذوی العقول اند همچون انسان بر غیر ذوی العقول
سوال هرگاه عالم عبارتست از مساوی ذات الکی صفات او پس جمع چرا آوردند جواب جمع آن
باعتبار آنست که جنس خاص را هم عالم می نامند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس در حال جمعیت شمول
اجناس گردید و هرگاه از قول مصنف احمد شد و می پدید آید که او تعالی فیضان خیرات در آخرت هم
بر کافران عالمیان خواهد کرد و چنانکه او رب عالمین است دفع کرد آنرا مصنف بقول خود و العاقبة للمتقين لفظ
حسن مخدوفست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت است بر متقین یعنی بر سیرکاران نه برای سائر
عالمیان سوال متقین کدام لفظ است جواب عینه جمع مذکر بحسب اسم فاعل که در اصل متقین
از باب افتعال است و اما بهم آمدند و او را تا کرده در تا او غام کردند و کسره بر یاد شوار داشته ساکن
کردند با جمیع ساکنین یا ای اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی نشانه در غایت تقدس با در
غایت تدلیس پس بفقدان مناسبت فیضان از فیض مطلق و شوار است لا جرم حاجت افتاد
بواسطه که هم تقدس دارد و هم طبع بشریت که رابط فیض باشد و آن ذات پاک محمد است پس بعد تحمید
او تعالی صلوة فرستاد و در پنجین ذات مقدس از اسم امیر است لهذا مصنف علیه الرحمة فرموده و صلوة
علی رسول محمد و آل محمد و صحابه معین لفظ تا را نیز بعد لفظ صلوة مقدر است ای رحمت کامل تا نازل باد بر رسول

او تعالی که نام پاک ایشان محرم بر آل ایشان و صحاب ایشان بندگان بدانکه صلوة در صل لغت
 بعضی دعاست و مهرگاه منسوب شود بسوی او تعالی مراد از آن رحمت و تفضل و احسان میباشد و
 مهرگاه منسوب باشد بلامانکه مراد از آن استغفار و مهرگاه منسوب باشد بومنان مراد از آن دعا گرفته میشود
 و الف لفظ صلوة بدل است از و پس حق رسم خط آن بود که یا لغت مکتوب نشود نه بواجب و دعا لکن
 برای تفخیم بود و نویسد که وقت تفخیم الف نائل بسوی او میشود و در رسول بر وزن فعل یعنی مفعول ای
 مرسل و او کسیکه یا مور باشد بتبلیغ احکام الهی کتابی دینی هم او را عطا گردیده باشد و نبی آنکه یا مور باشد
 بتبلیغ احکام الهی اعم است از آنکه کتابی بر و نازل شده باشد یا تلخیص کتاب رسول سابق باشد و تحقیق
 نبی رسول بعضی از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظلله بایحیست و چون بنی ماصلوات الله علیه
 صاحب کتاب بودند لذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را اختیار کرد و آل نیز بعضی صلش اهل است دلیل
 تصغیرش که دلیل است و نیز بعضی صلش اول است بدلیل تصغیرش که دلیل است و اهل است اهل اعم است
 و اما آل پس مخصوص است بصاحب قدر و رتبه دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رود است آل
 کناس گفتن درست نیست مراد از آل یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا عترت اولاد او یا هر کس
 متقی یا نبو یا شتم و اصحاب جمع صاحب یا صنف صاحب یعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد
 بان سرور صلی الله علیه و سلم با ایمان اگر چه یک ساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نیز بعضی صحبتش نه
 معتبر است و نیز بعضی روایت حدیث هم شرط است تفصیل این امور بمقام وسیع میخواهد بیان امر است
 از دانستن مخاطبانی است عام هر سر مخاطب را و عرض از این خطاب هو شیاء کردن اوست تا بیدار شده
 باند آنچه با و گفته میشود و اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و
 در ایراد دعا بعد بیان اشعار است بسوی شفقت مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا
 گفت جواب بدان تعلق بدان ارد و بشنو گوش و فعل دل قوی میشود از فعل گوش سوال بجای بدان
 بخوان چرا گفت جواب زیرا چه مقصود علم و ادایت است از خواندن و قرأت سوال باور کن یا بشناس
 چرا گفت جواب بر اختصار که بدان ازین هر دو لفظ اخر است سوال بجای بدان علم چرا گفت که کتاب

صلوات الله علیه و آله

فایل ما بعد میث جواب تا از عنوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود که کتاب زبان فارسی است سوال
 جمله دعا یعنی اسعد که بحر را بخت عربی چه آورد جواب زیر چه زبان عربی پسندترین زبانهاست
 نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زودی بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل نامی است
 بمعنی مستقبل چه اگر گفته شد جواب باضی که در محل عافت بمعنی مستقبل از و گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل
 امر است بآینده سوال یسعد که فعل مستقبل است چه اگر گفته جواب بر افتاؤل که تعبیر باضی دلالت
 میکند بر آنکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول بعضی که در اسعد اختصار است بظاهر راست نمی آید
 مگر آنکه اختصار اسعد از یسعد بنظر صلش که یا یسعد است مراد گرفته شود سوال فی الدارین گفت
 فی الکلونین چه اگر گفته جواب فی الکلونین عام است دنیا و آخرت و زمین و آسمان را در اینجا مراد
 خاص است ای دنیا و آخرت که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است سوال افعال بفتح همزه کدام لفظ است
 جواب جمع فعل است بکسر فاسوال فعل چیست جواب فعل لفظیست موضوع برای اینکه
 دلالت کند بمعنی با اقتران بیکی از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ است
 جواب ضیغه اسم فاعل است از تصرف بمعنی برگردیدن گذانی منتهی الارب آنکه بعضی فرموده اند که
 بفتح را هم مفعول است از تصرف بمعنی گردانیدن از جالی بجالی آتی ندانم که از لغتی سندش یافته اند
 یا از دل خود تراشیده اند سوال افعال متصرفه در مطلق کرامی گویند جواب آنکه از مصدر
 ضیغه های مخفی و مضارع و امر و منی بر آیند سوال مصدر چیست جواب هر لفظیکه دلالت کند
 و ضمعا بر معنی مستقل بدون اقتران بیکی از زمانه ثلاثه او را هم گویند پس اگر از چیزی بر آورده نشده
 و از وضعی بر می آیند و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او جای صدور است
 که مشتقات از و صادر میشوند و اگر او خود بر آورده شده است یا حادث میانی و منی یا بقای ماده و مشتق
 گویند و اگر نه خود بر آورده شده و نه از وضعی بر می آیند او را جامد خوانند چون رجل آنچه شیخ وقت رحله شد
 تعالی در خلاصه فرموده که هم بر دو قسم است مشتق و جامد و جامد ماسواشی مشتق است مانند مصدر و غیر آن آنچه
 بعضی از فضلا و فضول رضویه نوشته اند که هم بر دو نوع است جامد که از چیزی بر آورده نباشد و مشتق

لله عز وجل انما الله اعلم بالصواب

ضد آن انتی اصطلاحی است جدید مخالف اصطلاح قدیم در اصول کبری می آرد و الجمله یا لیس مصدرا
 و الاشتقاق انتی سوال اسم را اسم و فعل را فعل چنان نام کردند جواب نزد کوفیه اسم مأخوذ است از
 و نغم و نغم بمعنی علامت است و این نیز علامت برسی خود و نزد بصیرین مأخوذ است از سئو که یعنی
 علوس است و اسم هم بر فعل علوی و شرافتی دارد که هم مستند هم مستند الیه می شود بخلاف فعل که مستند شود
 و پس فعل را فعل نام نهادند بنام فعل او که مصدر است زیرا که فعل فاعل است حقیقه سوال افعال را
 مقید بقید متصرفه چاکرده جواب تا خارج شود فعلیکه خبیرین نباشد که از اینجا بحث نیست چون
 لیس و نغم سوال افعال متصرفه بر سه گونه چرا گردید جواب هرگاه معنی فعل بزبان اقتران دارد و زمانه
 یا گذشته است یا حال یا استقبال پس لا جرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید سوال کلام
 مصنف تقاضا میکند که هر یک از افعال متصرفه سه قسم دارد پس لازم آمد که ماضی هم قسم دارد ماضی
 و مستقبل و حال و همچنین مستقبل همچنین حال این باطل است جواب مراد جنس افعال متصرفه است ایراد
 لفظ جمله برای تنبیه است بر آن معنی که منقسم عام است ماضی و مستقبل و حال سوال ماضی را در ذکر چاکر مقدم
 کرد جواب زیرا که زمانه اش مقدم است سوال می بایست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را
 ذکر می ساخت جواب چون حال متوسط است میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین شواست
 لهذا ماضی و مستقبل را اولاً ذکر کرده حال را ذکر ساخت و هر چه جز این سه چیز است متفرع است هم از این سه
 یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر و جامد هم جز این سه چیز است حال آنکه از این سه متفرع نیست جواب
 مراد از قول مصنف و هر چه جز این سه چیز است از مشتقات اند چنانچه اسم فاعل و اسم مفعول و غیره بقرینه لفظ
 متفرع زیرا که مصدر و جامد را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است
 از تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کنذانی منتی الارب قول بعضی متفرع بفتح را صیغه اسم مفعول است
 یعنی بر آورده شده انتی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و زمانه گذشته
 تعلق دارد ای مفهوم شود از وجود حدث و زمانه گذشته سوال کلام هرگاه بر مضارع دخل شود ماضی
 ماضی پیدا میکند چون لم یضرب یعنی نزد آن یک مرد و زمانه گذشته پس تقریب ماضی برین مضارع

صادق می آید جواب لا تشن بزمان گذشته سبب عارضه دخول کلمه است نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمان گذشته که در تعریف مبنی مجتبر است تعلق وضعی است سوال تعریف مبنی بر بیس و غیره و مثال آنها صادق می آید چه زمانه مبنی از اینها مفهوم نیست جواب خالی شدن اینها از زمانه مبنی امر عارضی است و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال همچنین افعال را مبنی چرا نامیدند جواب زیرا چه مبنی اسم فعل است از مضمی یعنی گذشته درین فعل هم زمانه گذشته ما خود است پس مناسبت متحقق گردید و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل مبنی عنان غریب را به بیان کلمه او متوجه ساخت و گفت و آخر ادای لام کلمه فعل مبنی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی کدام لفظ است جواب صیغه اسم مفعول جوشش مبنوی است او و یاد یک کلمه هم آمدند و اول اینها ساکن و او را یاد کرده و یاد را در یادغام کرده قبل آن را کسر دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرامیگونه جواب لفظیکه آخر اد بخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفت اند شصت

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| مبنی آن باشد که مانند برادر | معرب آن باشد که گردد یار بار |
|-----------------------------|------------------------------|

سوال فعل ماضی مبنی چرا است جواب اول سبب عدم تحقق معانی موجب اعراب سوال معانی موجب اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اضافت جواب دوم بنا در فعل اصل است و در اصل حاجت استفسار علیت نیست صرح بالرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در بنا سکون است جواب سبب عایت مشابته مبنی با هم فاعل اسم مفعول در وقوع اینها صفتیکه چون مررت بر جل قائم چنانچه گفته میشود مررت بر جل قائم سوال مشابته اسم چه فعل از اصل بنا خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب است باعتبار اصل پس مشابته با معرب بنا ماضی را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا است جواب زیرا چه بنا ضد اعراب است و اصل در اعراب حرکت است و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چه برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیرا چه فتحه اخف حرکات است و فعل باعتبار معنی ثقیل است که دلالت میکند بر حد ث و بته لفاعل و بته بزبان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد و جواب

و هم فتح جز الف است که الف از دو فتح پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتح نسبت
 گردید سوال بر فتح چه گفت بر نصب بر انگشت جواب فتمه و فتح و کسر اعم است حرکات مبنی و حرکات معرب و رفع و نصب
 و جرات و حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب است در بیان حکم او گفته و آخر و فروع باشد و چنانچه می آید قلت
 حروف و کثرت ای کم باشد حروف آن ماضی یا زاید باشند و درین باب تنبیه تقسیم فعل ماضی بسو ثلاثی و رباعی سوال اول قلت
 حروف و کثرت حروف چیست جواب اول قلت حروف سه حرف است که کم ازین فعلی یافته نشد مگر بعد تعلیل حذف
 چون قی حد کثرت حروف شش حرف که زاید از شش حرف صیغه یافته نشد سوال دوم قلت حروف
 یستقر و ن امثال آن زاید از شش حرف هستند جواب این باب اعتبار زیاده بی تنبیه و جمع و غیره
 در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر بعراض استثناست از بنا
 بر فتح یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعرض عوارض که درین هنگام فتح نخواهد بود و بعد از او جمع
 آوردند بنا سبب اول لام کلمه اضمره دارند و برین قیاس امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فعل فعل فعل
 ای کردن کیم و در زاید گذشته و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد است صیغه رابعه رباعی مجرد است سوال بر
 ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فار ثلاثی مجرد مفتوح می شود زیرا چه ابتدا البسکون جائز نیست و مخاف
 حرکات است و لامش هم مفتوح است چنانکه گذشته و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید اتقای سکنین
 و مثل فعلت ای وقت اتصال ضمیر یا زید مرفوع بسبب سکون لام و حرکت سه قسم است فتح کسر ضمیر
 ایراد سه صیغه تنبیه است بر این معنی که ثلاثی مجرد سه قسم است مفتوح بعین مکسور بعین مضموم بعین بیکین مفتوح
 بعین خود مستعمل است و هم موزون آن مضموم بعین مکسور بعین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کرم و
 سمع و تقدیم مفتوح بعین بنظر خفت است سوال بر ارباعی مجرد یک بنا چه مقرر گردید جواب فاکلمه متحرک
 خواهد بود برای تغذیه ابتدا البسکون و فتح اخف حرکات است آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشته و فتح لام
 اول برای آنست که سکونش مستلزم اتقای سکنین است بالاتصال ضمیر مرفوع باز و فتح اخف حرکات
 است و سکون عین بر اگر است توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هر گاه فاعل گردید مصنف از بیان موزون
 خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لغ و نشر مرتب چون ضرب بر وزن فعل مفتوح بعین

در هر سه صیغه تنبیه است بر این معنی که ثلاثی مجرد سه قسم است مفتوح بعین مکسور بعین مضموم بعین بیکین مفتوح بعین خود مستعمل است و هم موزون آن مضموم بعین مکسور بعین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کرم و سمع و تقدیم مفتوح بعین بنظر خفت است سوال بر ارباعی مجرد یک بنا چه مقرر گردید جواب فاکلمه متحرک خواهد بود برای تغذیه ابتدا البسکون و فتح اخف حرکات است آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشته و فتح لام اول برای آنست که سکونش مستلزم اتقای سکنین است بالاتصال ضمیر مرفوع باز و فتح اخف حرکات است و سکون عین بر اگر است توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هر گاه فاعل گردید مصنف از بیان موزون خواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لغ و نشر مرتب چون ضرب بر وزن فعل مفتوح بعین

ای زدن آن یکم در زمان گذشته سیم بر وزن فعل یکسور همین ای شنید آن یکم در زمان گذشته کرم بر وزن فعل مضموم همین ای بزرگ شد آن یکم در زمان گذشته بعثر بر وزن فعل ای برانگیخت آن یکم در زمان گذشته سوال نزد صریحان وزن چیست جواب برابر کردن فعلی با لفظ دیگر در حروف و حرکات و سکونات و اول آموزون و ثانی را آموزون بخوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول آموزون بگویند و ثانی را آموزون انتهی زنه تعلیم سوال حروف اصلی در اصطلاح چیست جواب حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب حذف یافته شود و در موازنه برابر فاو عین و لام افتد اصلی است و زائد صد آن چون فیض بر وزن فعل نون صادر از اصلی است میازانست سوال صریحان بر آهتیا از میان حروف اصلی و زائد فاو عین و لام را چرا خاص کردند جواب زیرا چه مخارج سه هستند شفت و حلق و وسط و وسیع فعلی و ای خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فعل حروف هر سه مخارج واقع اند که فاشفتی است و عین از حلق و لام از وسط سوال این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند علف یا لفع یا لفع یا فاع را چرا معین نکردند جواب زیرا چه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل است نیست بخلاف ترتیب دیگر که علف معنی خاص دارد و بوقایع مثل اند پس این عموم معنی هیچ این ترتیب گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغها اگر چه جمیع حروف هر سه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند غلب سوال کلمات عرب بر جمع موقوف اند جهت بقرا در حروف اصلی چیست جواب احاطه جمیع الفاظ بسبع محال است پس ضرورت قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست زد و قاعده آنکه برابر فاو افتد و زائد فاو کلمه و آنکه برابر عین افتد آن را عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آن را لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر لام اول افتد و لام اول را آنچه برابر لام دوم افتد آن را لام دوم خوانند سوال در آموزون به رباعی چرا لام را مکرر کردند جواب زیرا چه آموزون به رباعی بریادتی حرفی پیدا خواهد شد و بریادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه لام است پس لام مکرر کرده شد تا مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و نیزه آئیده تعلق دارد ای مضموم شود از و پیدا شدن کاری در زمانه آئیده سوال چنین فعل را مستقبل چرامی گویند جواب زیرا چه مستقبل یکسرا با هم فاعل است از مستقبل یعنی پیش آمدن کنایه فی الصراح و درین فعل هم زمانه آئیده را مخوذ است پس مستجاب

لکه لفظ الدالین صراطی قالی لکه لکه استقلاال و طبیعت چای و در اثنای حروف را از تاج فعلی خورست در لکه لکه خورش سوراخ و در بزرگ سوراخ

تحقق گردید سوال تعریف تقبل امر صادق می آید پس مانع نشود جواب مراد از حدث اخبار حدث
است نه انشای آن و امر انشای حدث است نه اخبار آن سوال تعریف تقبل بر ماضی که مذکور
حرف شرط باشد صادق می آید چون آن ضربت ضربت جواب دلالت بچوبانی بر زمانه آینده سبب
عارضه دخول حرف شرط است نه محجب وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبرست تعلق
وضع است و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل قبل توجه کرد سوی بیان طبعش پس گفت و آخر او
لام که فعل مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در تیسار نظم مرفوع ایماست بآنکه فعل مستقبل معرب
است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه در عمل سوال عامل رفع فعل قبل که امست جواب
عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل اصبیه جازمه نیست قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین رفع
او وقوع او موقع اسم فاعل است سوال معانی موجب اعراب ای فعالیت و فعلیست و اضافت در
فعل مستقبل منقوض اند پس چه معرب بودنش چیست جواب مشابهت تامه آن با اسم فاعل ای در عدد و حرکات
و حرکات و سکنات دخول لام تا کید برسد و چون آن زیاده یقوم و آن زیاده القام و وقوع هر دو صفت
نکره چون مررت برت برجل یضرب مررت برجل ضارب فاعله القاب حرکت معرب رفع و نصب درست و رفع را از اجتناب
رفع نامیدند که باین برین وقت تلفظ او مرفوع و بلند میشود و نصب الفاعل آن گویند که وقت تلفظ او غیر و بلند حال خود
متنصب قائم میباشند و بر اجزای آن گویند که وقت تلفظ او نصبین متخیر میشود و القاب کات بنی مرفوع و نصب و ضم را ضم نامیدند
حصول الی ضم هر دو و لب فتح و رافع سبب افتتاح و در وقت تلفظ او و کسر که سبب انحراف برین وقت
تلفظ او و ضمه و فتح و کسر اعم است حرکات معرب بنی را که لغراض استثنایست از بودن آن مستقبل مرفوع
یعنی آخر فعل مستقبل بهر حال مرفوع شود مگر سبب مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند
چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تقیانی گفته که مضارع یا نون ضمیر جمع مؤنث بنیست چرا که معرب
بودنش سبب مشابهت تامه بود که با اعم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث که انقاش خاصه
فعل است متصل گردید ترجیح جانب فعلیه اگر بود پس یا صل خود که نیاز است راجع خواهد شد و مضارع بانون تا کید
ثقیله و خفیفه نیز بنیست سبب شری القوال او که بمنزله جزو کلمه گریده است پس اگر اعراب قبل نون

اعتباری لهذا از پایه اعتبار ساقط کرده تابع استقبال کردند سوال نه حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد
انقضا خود یعنی گردیدن مناسبتی برود و در حال اکدام وجه است که صیغه حال را تابع استقبال کردند نه تابع
یعنی جواب بسبب آنکه صفت استقبال مرزانه حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت
مضی او را ثابت نشده است بعد انقضا آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع استقبال کردند و از هر یکی از این مضی
و مضارع چهارده کلمه میزن می آیند مضارع فعلیت که دلالت کند بر حدث با اقتران بزبان حال و
آینده چون یضرب آینه زنده خواهد زد آن یکدور زبانه حال و استقبال پس صیغه مضارع مشترک است
میان حال استقبال چنانچه علامه فتاوی اختیاریش نموده و نیز بعضی در حال حقیقت است و در
استقبال مجاز و نیز بعضی بر عکس آن سوال بر تقدیر اشتراک و تقریف فعل بر و صادق
خواهد آمد چه در فعل اقتران بر یکی از ازمنه ثلثه معتبر است و در مضارع دوزبانه شدند جواب در
دوزبانه یکی هم موجود است سوال این فعل را مضارع چه نام نهادند جواب مضارع بکسر را اسم
فاعل است از مضارعت یعنی مانند شدن کذا فی الصراح فعل مضارع مشابه است با هم فاعل
چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا گفت جواب تا دلالت شود بفرقه
صراحت بر وضع چه که قید وضع در تقریف کلمه معتبر است تبیین مضارع را غایب هم میگویند از غیو یعنی
باقی ماندن کذا فی الصراح و زبانه اش هم باقیست یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه ازان مر
نکر غایب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مرئوس غایب راست ای واحد و تثنیه
و جمع و سه ازان مرئوس حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مرئوس حاضر راست ای
واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مرئوس یعنی خاص دلالت میکند بر آنکه هر یک از صیغهای مذکور در حق
یعنی واحد و در حال آنکه بعضی از این صیغها مشترک اند بر نحو تفعّل که مشترکست میان واحد و تثنیه
غایب واحد و حاضر و فعلها که مشترکست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر جواب
لفظ مرد را اینجا زان دست برای حسن کلام و دوازده ازان مرئوس تکلم راست و دراز و یا و لفظ حکایت
و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه تکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از آنچه در دل او است

حکایت حال که در کتب عربیست و از پایه اعتبار ساقط کرده تابع استقبال کردند سوال نه حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد
انقضا خود یعنی گردیدن مناسبتی برود و در حال اکدام وجه است که صیغه حال را تابع استقبال کردند نه تابع
یعنی جواب بسبب آنکه صفت استقبال مرزانه حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت
مضی او را ثابت نشده است بعد انقضا آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع استقبال کردند و از هر یکی از این مضی
و مضارع چهارده کلمه میزن می آیند مضارع فعلیت که دلالت کند بر حدث با اقتران بزبان حال و
آینده چون یضرب آینه زنده خواهد زد آن یکدور زبانه حال و استقبال پس صیغه مضارع مشترک است
میان حال استقبال چنانچه علامه فتاوی اختیاریش نموده و نیز بعضی در حال حقیقت است و در
استقبال مجاز و نیز بعضی بر عکس آن سوال بر تقدیر اشتراک و تقریف فعل بر و صادق
خواهد آمد چه در فعل اقتران بر یکی از ازمنه ثلثه معتبر است و در مضارع دوزبانه شدند جواب در
دوزبانه یکی هم موجود است سوال این فعل را مضارع چه نام نهادند جواب مضارع بکسر را اسم
فاعل است از مضارعت یعنی مانند شدن کذا فی الصراح فعل مضارع مشابه است با هم فاعل
چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا گفت جواب تا دلالت شود بفرقه
صراحت بر وضع چه که قید وضع در تقریف کلمه معتبر است تبیین مضارع را غایب هم میگویند از غیو یعنی
باقی ماندن کذا فی الصراح و زبانه اش هم باقیست یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه ازان مر
نکر غایب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مرئوس غایب راست ای واحد و تثنیه
و جمع و سه ازان مرئوس حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مرئوس حاضر راست ای
واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مرئوس یعنی خاص دلالت میکند بر آنکه هر یک از صیغهای مذکور در حق
یعنی واحد و در حال آنکه بعضی از این صیغها مشترک اند بر نحو تفعّل که مشترکست میان واحد و تثنیه
غایب واحد و حاضر و فعلها که مشترکست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر جواب
لفظ مرد را اینجا زان دست برای حسن کلام و دوازده ازان مرئوس تکلم راست و دراز و یا و لفظ حکایت
و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه تکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از آنچه در دل او است

در اول صیغه حکایت نفس متکلم و حدان ضم اول جمع و احد کذا فی الصراح مذکور و مونث یکسان است و در
 دوم صیغه حکایت نفس متکلم تنثیه و جمع مذکور و مونث یکسان است این چارده صیغه گردیده و قیاس
 مستثنی از آن بود که بیشتر ده صیغه بعد و اقسام فاعل می شد چرا که فاعل یا غائب است یا مخاطب یا
 متکلم و هر یک یا مذکور یا مونث شش قسم شدند و هر یک از این شش یا واحد یا تثنیه یا جمع بیشتر ده قسم
 شدند و هر گاه که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک است میان واحد مذکور و واحد مونث و دوم صیغه
 اش مشترک است میان تثنیه و جمع مذکور و مونث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اش
 تصور باید کرد و چون بمجموعه شش صیغه اش دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد پس از بیشتر ده بعد از
 اسقاط چار چارده باقی ماند سوال فعلتما مشترک است میان تثنیه مذکور حاضر و تثنیه مونث حاضر پس
 مصنف را می بایست که بجای آن آورد و بیشتر ده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول کرده است چو آن
 برای تسهیل فهم مکرر ذکر کرد و هر یک از این هفتی و مضارع بر دو گونه است معروف که آن را معلوم الفاعل
 نیز گویند و مجهول که آن را فعل المسمی فاعله نیز نامند سوال معروف چیست و مجهول چیست و چرا
 این نام نهادند جواب معروف فعلی است که نسبت کرده شود بسوی فاعل جلی باشد چون ضرب
 زید یا خنجر چون خلیق و چون معروف در لغت معنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته
 شد لهذا او را معروف نام نهادند و مجهول فعلی است که نسبت آن به فاعل نکرده شود بل بمفعول
 خواه جلی باشد چون خلق العالم یا خنجر چون خلیق و هر گاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده
 و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس او را مجهول نامیدند و هر یکی از این ای معروف و مجهول بر دو گونه است
 اثبات و نفی سوال اثبات مصدریت یعنی ثابت کردن و نفی مصدریت یعنی دور کردن پس
 فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت جواب اینجا اثبات یعنی مثبت است و نفی یعنی منفی
 سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب مثبت فعلی است که معنی مصدری آن بمسئول است
 معنای آن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زو زید و نفی فعلی است که معنی مصدری آن بمسئول است
 معنای آن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای زو زید بجهت اثبات

فعل ماضی معروف فعل کرد آن یکم در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فعل اگر دندان دوم در آن در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب بحث اثبات
فعل ماضی معروف فعل اگر دندان همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائب بحث اثبات فعلت بتار
 ساکن کردن یکین در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائب بحث اثبات فعلت کردن آن دو زمان در زمان
 گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث اثبات فعلن بلام ساکن کردن آن هر زمان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث
 غائب بحث اثبات فعلت بفتح تا کردی تو یکم در زمان گذشته صیغه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعلت کردی بشاد و
 مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر بحث اثبات فعلتم کردید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر
 حاضر بحث اثبات فعلت بکسر تا کردی تو یکین در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث حاضر بحث اثبات فعلت کردید شما
 دو زمان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث اثبات فعلتن بشدید یون کردید شما هر زمان در زمان
 گذشته صیغه جمع مؤنث حاضر بحث اثبات فعلت بضم تا کردم من یکم در زمان گذشته صیغه واحد
 حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث اثبات فعلتا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا ما همه مردان یا همه زنان در زمان
 گذشته صیغه تثنیه جمع حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث بحث اثبات سوال بحث ماضی را بر بحث مضارع چرا
 مقدم کرد جواب زیرا که زمان ماضی مقدم است بر زمان حال استقبال سوال غائب بر حاضر مقدم
 کرد جواب زیرا که غائب معدوم است و حاضر موجود و عدم مقدم است بر وجود بحسب مان سوال
 حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد جواب بسبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را بر مؤنث چرا مقدم کرد جواب
 بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین است سوال در فعل الف چرا از آن گذشته جواب الف علامت
 تثنیه و ضمیر فاعل است سوال الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر کرده شد جواب تا دلالت کند
 بر آنکه ضمیر فاعل منفصل تثنیه است سوال در فعلوا و او چرا از آن گذشته جواب او علامت جمع مذکر و
 ضمیر فاعل است سوال او چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد جواب تا دلالت کند بر آنکه
 سوال بهو که ام لفظ است موافق قیاس بهو است چرا که منفردش هو است جواب اصل بهو
 هو است بسبب اجتماع دو و او بنظر اتحاد و مخارج او و ضمیر که هر دو ضمتی هستند بجای یک و او ضمیر را آورده اند

سوال در مو که تشبیه است بها چه باشد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم که ام فقط
 جواب مختصر هست بخلاف و او سوال با و نیم نیز دلالت میکنند برهما و هم پس چرا الف و او
 را در تشبیه و جمع خاص کردند برای این دلالت جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند
 سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت و او سوال در زیرا چه ایم را ضمه چرا دادند
 جواب اینجا هم حرف قبل و او نیست چرا که اصلش نه میخواست یا را بسبب فتح قبل یا الف قبل
 کردند و الف با اجتماع ساکنین حذف شد پس قبل و او ایست و آن مضموم است و بعد اعلال و او
 ماند و همان ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در میا با وجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند
 جواب اگر الف میکردند مشابعت بود احد میشد سوال در ضوا ضا و قبل و او نیست چرا که اصلش
 ضیو است پس چرا ضا در بجهت مناسبت و او ضمه دادند جواب این ضمه ضا و بجهت مناسبت
 و او نیست بلکه ضمه یاست که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد
 سلب حرکت ضا و یا را بجهت اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا او مثال آن بعد
 و او جمع الف چرامی نویسد جواب تا فرق شود میان و او جمع و او عطف چنین حضرت سوال
 عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آمد فصل میان حرف عطف معطوف سوال بر آن
 فرق هر دو حرف دیگر با سوای الف چرا مقرر نکردند جواب اول در حروف تخی اول نظر
 بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم لائق زیادت حروف علت
 اند و خفیف ترین اینها الف است پس از و یا دش السبب دانسته شد سوال در فعلت بها چرا
 نماند کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث قائل زیرا چه تا ساکن علامت مؤنث است سوال
 تا را چرا علامت مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدایش به نسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد
 از آدم علیه السلام حوا علیها السلام پیدا شدند و تانیث از مخجج دوم است چرا که مخجج آن وسط انتم است
 و آن مرتبه ثانی است به نسبت خلق و انقدر مناسبت کافیت سوال و چه تخصیص تا برای این معنی
 که علامت مؤنث قرار داده زائد کرده شود حیث دیگر حروف بهیچین و غیر هم از مخجج ثانی هستند

جواب در تاجیحی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مدولین که در زیادت اصل اند چون
 اکثر که در اصل تیسر بود از باب فعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت
 مؤنث است ساکن چرا گردید جواب تا توانی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب لالت بر
 حدث و نسبت سوی فعل نسبت سوی زمان ثقیل است پس سکون نامناسب و شد سوال در
 فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب الف علامت تنه و ضمیر فعل است و تا علامت مؤنث است
 چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند باطل آخر ماضی مفتوح می باشد جواب
 ناچار حرکت پی در پی و فظیکه بمنزله کلمه واحد است جمع نشود که این کرده است سوال نون فعلن را
 ساکن میگردند جواب این نون علامت جمع مؤنث است و علامت شیئی غیر را نه پذیرد سوال اگر
 عین کلمه را ساکن میگردند تا هم توانی اربع حرکات لازم نمی باشد جواب این توانی اربع حرکات از
 آوردن نون پیدا شد و اسکان آن بسبب آنکه علامت است ممکن نشد پس قریب او را که لام است مأخوذ
 کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چرا حرکت پی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف
 و او را تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال در
 ضربت چرا حرکت پی در پی جمع شدند جواب کات ضمیر مفعول است و اتصال او قوی ندارد پس این
 لفظ بمنزله کلمه واحد نیست سوال در بید چرا حرکت جمع شد جواب هاشم بید بود برای قسری
 را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فعلن چرا نخستند جواب تا اجتماع
 دو علامت تانیث یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل است و اگر گفتار تا میگردند التباس با واحد مؤنث
 التماس می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را حرکت میگردند التباس میگردند و جمعی می باشد سوال در
 خیالیات که جمع جملی است دو علامت تانیث جمع شدند جواب این تا دو علامت تانیث یکی یک خیالی
 است از الف جملی دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسئله و در اصل مسلمات
 بود و علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع می شدند تا را که در پذیرد همیشگی را حذف کردند سوال
 الف جملی یا چه بدل شد جواب چه از چرا که در الف در حال جمع با اجتماع ساکنین می توانا

در تاجیحی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مدولین که در زیادت اصل اند چون اکثر که در اصل تیسر بود از باب فعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند سوال این تا که علامت مؤنث است ساکن چرا گردید جواب تا توانی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب لالت بر حدث و نسبت سوی فعل نسبت سوی زمان ثقیل است پس سکون نامناسب و شد سوال در فعلتا الف و تا از کجا رسید جواب الف علامت تنه و ضمیر فعل است و تا علامت مؤنث است چنانچه گذشت سوال از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند باطل آخر ماضی مفتوح می باشد جواب ناچار حرکت پی در پی و فظیکه بمنزله کلمه واحد است جمع نشود که این کرده است سوال نون فعلن را ساکن میگردند جواب این نون علامت جمع مؤنث است و علامت شیئی غیر را نه پذیرد سوال اگر عین کلمه را ساکن میگردند تا هم توانی اربع حرکات لازم نمی باشد جواب این توانی اربع حرکات از آوردن نون پیدا شد و اسکان آن بسبب آنکه علامت است ممکن نشد پس قریب او را که لام است مأخوذ کرده ساکن کردند سوال در فعلتا چرا حرکت پی در پی جمع شده اند جواب تا را حرکت بسبب الف و او را تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل واحد ساکن بود سوال در ضربت چرا حرکت پی در پی جمع شدند جواب کات ضمیر مفعول است و اتصال او قوی ندارد پس این لفظ بمنزله کلمه واحد نیست سوال در بید چرا حرکت جمع شد جواب هاشم بید بود برای قسری را دور کردند سوال در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فعلن چرا نخستند جواب تا اجتماع دو علامت تانیث یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل است و اگر گفتار تا میگردند التباس با واحد مؤنث التماس می شد و اگر لام را ساکن کرده تا را حرکت میگردند التباس میگردند و جمعی می باشد سوال در خیالیات که جمع جملی است دو علامت تانیث جمع شدند جواب این تا دو علامت تانیث یکی یک خیالی است از الف جملی دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسئله و در اصل مسلمات بود و علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع می شدند تا را که در پذیرد همیشگی را حذف کردند سوال الف جملی یا چه بدل شد جواب چه از چرا که در الف در حال جمع با اجتماع ساکنین می توانا

و حذف آن سبب لزوم آن جا نیز نیست پس ضرورتی بدل کردند و چون یا خفت ست از او و لهذا
 بیاید بدل شد سوال و فعلن هم اگر تا باقی میباشند دو علامت از یک جنس نبودی جواب فعل
 ثقیل است از اسم سبب دلالت آن بر حدث و نسبت بسوی فاعل و نسبت بسوی زمان بخلاف
 اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً در فعل ممنوع شد سوال نون چگونه علامت جمع نمونث است
 جواب نون بر مثنی دلالت میکند که ضمیر جمع نمونث است سوال در فعلت تاجر از آمد شد
 جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب فاعل فعل است سوال این تا را حرکت چه دادند جواب
 تا مشابیه نشود واحد نمونث غائب سوال فتح چه دادند جواب اول زیر اچه تایی انت که ضمیر
 مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب است مفتوح است جواب دوم فتح مناسب شان مذکر است که غالب
 و فوق می شود سوال ضمیه هم غالب می شود جواب ضمه قویست و تکلم هم قویست چه صد در کلام
 از دست پس ضمه مناسب تکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب
 هم تا را ضمه می دادند التباس می شد سوال تشبیه مذکر حاضر و تشبیه نمونث حاضر یک صیغه چه را
 قرار داده شد جواب زیر اچه نسبت مفرد و قلیل الاستعمال است سوال پس التباس لازم آمد
 جواب سبب قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردد و وجه شمار کردن
 این صیغه دو جا از سابق معلوم شد فتدکر سوال در فعلت قبل الف تشبیه میم را چرا زانم کردند جواب
 تا التباس نشود یا الف اشباع که سبب را از کردن فتح پیدا میشود سوال در فعلای بابیست که حرف
 دیگر زانم میشد و الا التباس با الف اشباع لازم می آید جواب نکات این فن بعد الوقوع میشوند
 کاظم جامعیت بنیاید ساخت و شالغ محقق هر جواب داده که در ضرب ضرباً بالقهرینه ذکر مرجع فرق حاصل
 است چون زید ضرب زید ان ضرباً بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمی شود قبل او دومی گوئیم که فرق در اینجا
 هم حاصل است بدین طور که ضربت انت و ضربت انتا فافهم سوال میم را خاص کردند چرا حرف دیگر را
 زانم نکردند جواب برای مناسب است انتا که ضمیر مرفوع منفصل تشبیه مخاطب است سوال در انتا میم
 را چرا زانم کردند مفروض انت است جواب برای موافقت هما که میم در ان آورده شد چنانچه گذشت

لعل هذا من اجل ان نون بر مثنی دلالت میکند که ضمیر جمع نمونث است سوال در فعلت تاجر از آمد شد
 جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب فاعل فعل است سوال این تا را حرکت چه دادند جواب
 تا مشابیه نشود واحد نمونث غائب سوال فتح چه دادند جواب اول زیر اچه تایی انت که ضمیر
 مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب است مفتوح است جواب دوم فتح مناسب شان مذکر است که غالب
 و فوق می شود سوال ضمیه هم غالب می شود جواب ضمه قویست و تکلم هم قویست چه صد در کلام
 از دست پس ضمه مناسب تکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب
 هم تا را ضمه می دادند التباس می شد سوال تشبیه مذکر حاضر و تشبیه نمونث حاضر یک صیغه چه را
 قرار داده شد جواب زیر اچه نسبت مفرد و قلیل الاستعمال است سوال پس التباس لازم آمد
 جواب سبب قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردد و وجه شمار کردن
 این صیغه دو جا از سابق معلوم شد فتدکر سوال در فعلت قبل الف تشبیه میم را چرا زانم کردند جواب
 تا التباس نشود یا الف اشباع که سبب را از کردن فتح پیدا میشود سوال در فعلای بابیست که حرف
 دیگر زانم میشد و الا التباس با الف اشباع لازم می آید جواب نکات این فن بعد الوقوع میشوند
 کاظم جامعیت بنیاید ساخت و شالغ محقق هر جواب داده که در ضرب ضرباً بالقهرینه ذکر مرجع فرق حاصل
 است چون زید ضرب زید ان ضرباً بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمی شود قبل او دومی گوئیم که فرق در اینجا
 هم حاصل است بدین طور که ضربت انت و ضربت انتا فافهم سوال میم را خاص کردند چرا حرف دیگر را
 زانم نکردند جواب برای مناسب است انتا که ضمیر مرفوع منفصل تشبیه مخاطب است سوال در انتا میم
 را چرا زانم کردند مفروض انت است جواب برای موافقت هما که میم در ان آورده شد چنانچه گذشت

سوال و صیغه منفی شکم هرگاه فکر و مؤنث متحرک کرده شدند التباس پیدا شد جواب التباس
 قلیل است و برای رفع این التباس قلیل مشابهه کافیست چرا که متکلم در اکثر احوال مشاهد میشود و اگر
 مشابهت را متیازیه آواز متیواندند و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمترست اعتبار ندارد و همین
 وجه و صیغه دوم شکم تثنیه جمع مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم و صیغه
 قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود و از مشابهه و غیره التباس لازم نمی آمد جواب واحد صحیح
 است مرتبته جمع را در میان تثنیه جمع مناسبتی است و اصل تخالف صیغ است ممالکن پس برای
 واحد صیغه علیحد مقرر شد و برای تثنیه جمع علیحد سوال مذکر هم مخالف است مؤنث را اصل
 تخالف صیغ است ممالکن پس برای هر دو صیغه علیحد چه مقرر کردند جواب در نکات بعد الوقوع
 لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار و عدم التباس بسیار تا حد صیغه هر دو بوقوع آمد فصل لغت
 یعنی جدا کردن است و ایراد این لفظ تثنیه است بر آنکه این بحث از بحث سابق جداست این همه که
 گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فاعلی فعل را ضمه
 کن و عین فعل را کسره و در دو حال یعنی اگر ماضی متفرد یعنی باشد چون ضرب یا مضوم یعنی چون کرم
 و اما اگر مضوم یعنی است چون سمع پس کسره بحال خود ماند و لازم که یا بر حالت خود بگذارد یا فعل ماضی مجهول
 گروه سوال معروف را بر مجهول چه ادرز کرده اند که در جواب زیرا که معروف اصل است و مجهول فرع
 وی که از وی ساقط میشود و اصل مقدم باشد فرع سوال باعث دفع مجهول چیست جواب
 ضمه و حذف الفاعل یا حذف الفاعل عدم علم فاعل یا شرت فاعل گاهی باعث میشود بترک فاعل ایراد
 فعل مجهول بنحو شتم الم یقتل الزانی و سرق الم مال خلق الانسان ضعیفا سوال و ثلانی مجهول صیغه
 فعل برای ماضی مجهول چه اندوخت کرده شد جواب زیرا چه معنی مجهول یعنی پسنا فعل بسوی مجهول
 ابرسیت غیر معقول پس صیغه آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا این بنا سبب خروج از ضمه بسوی کسره
 کرد و قلیل است سوال مثل یا یوان ضمه ثانی چه ادرز کرده جواب این وزن بسیار متکبره است
 زیرا چه فعل مبسوط است و طلب خفت ایضا فعل مبسوط است و خروج است مبسوط اصل است از خروج سوال

فعل ماضی مجهول بنا کنی فاعلی فعل را ضمه کن

مناسبتی با مصدر دارد و لهذا از مصدر ترق شد بخلاف مضارع که در وقت تغییر بسیارست و بعضی از صرفیان
فرموده اند که مصدر صلیست ماضی فرع می و چیز یکینا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که
بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی اصل ماده آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانه گذشته ماخوذست
و آن در مضارع باقی نمی ماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صوت ته بند و برین قول بنای فعل از فعل
بسکون عینست نه از فعل ماضی و ضمیر کلمه را و در متن رجعت بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و
این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآنست اگر چه خود فاتحه از قرآنست یا آنکه مضارفات الیحدوث
باشد یعنی در اول اصول مضارع در آن سوال بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نموده ذکر ارم و غیره جواب
زیرا چه اسم فاعل هم مفعول امر و بنی ما خوانند از مضارع سوال علامت که میگویند جواب مثلا
آن را گویند که با و شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حروف تین شناخته میشود سوال
مستقبل را بر زیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا ساختند جواب زیرا چه بر تقدیر
نقصان باقی میماند کلمه معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمه معرب بر سته حرفست و این توجیه در
ثلاثی مجردست و ثلاثی مزید و رباعی را بر و قیاس کردند سوال در ماضی اگر این حروف را زائد میکردند
و در مضارع کم میکردند هیچ قیاس لازم نمی آمد جواب لائق زیادت مضارعست زیرا چه مزید علیه بعد
اصل میشود و مضارع هم بعد ماضیست سوال حروف مضارع را چه در اول ماضی آوردند و در آخر
جواب اول تا از عنوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارعست و اگر در آخر می آوردند یا در وسط
پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت مضارع را میدیدند مضارع می دانستند و برین
صورت انتشار لازم نمی آمد جواب دوم اگر الف یا ت یا نون را در آخر می آوردند بعضی از صیغهای
ماضی التباس میشد و یا برین سه حل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در
ابوایک ماضی آنها چار حرف دارد چون فخرج و اکرم و قاتل و حرف مضموم میشود سوال حروف
مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند جواب فتحة اخف الحركاتست و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمالست
پس فتحة مناسب آن شد سوال در مضارع یک ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا

لطفاً در جواب این سؤالات در این مضارع ماضی را در آخر می آورند و در آخر می آورند و در آخر می آورند

میشود **جواب اول** چار حرفی فرع ثلاثی است که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمیر فرع
 فتحه است پس فرع را به فرع دادن اولی است **سوال** ضمه فرع فتحه چگونه است **جواب** زیر اچ و
 تلفظ فتحه نسبت به حال خودی ماند و وقت تلفظ ضمه نسبت به حال خودی ماند و بقا حال اصل است نسبت
 تغییر **جواب** و هم اگر در یکرم یا و افتحه دهند التباس رود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و کل زدند
 برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چار حرف دارد **سوال** در میجرج و یقتل و یصرف اگر فتحه میدادند
 التباس بجزی نمی شد پس می بایست که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را بران حل میکردند زیرا چه حل
 قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن **جواب** چون از حل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگر چه در صورت
 واحد همیشه لهذا اینجا حل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی است و در کلمات اهل صرف حل کثیر
 بر قلیل واقع شده است چنانچه تعدو و تعد و تعد را بر تعدو حل میسازند و در بعضی لغات در غیر چار باب
 مذکور بهنگامیکه ماضی مکسور المعین یا مکسور الممزو باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره
 میدهند چون بعلم و یستغفر و بعضی یا راستی میسازند بحجت نقل کسره بر یا **سوال** برای دلالت بر
 کسره ماضی کسره حروف مضارع را چه اختیار کردند نه کسره حرف دیگر **جواب اول** زیر اچ و حروف
 مضارع را ندانند و صرف در زائد بهتر است **جواب** و هم تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود
 و فاعله را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فاعله را بحال خود بگذارد **سوال** در ثلاثی مجرد
 فاعله را چه ساکن کردند **جواب** تا اجتماع چار حرکت پی در پی لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا
 فاعله را ساکن نمی کنند **جواب** هیچ گاه است آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست
سوال اگر در ثلاثی مجرد معین فعل را ساکن میکردند و فاعله را بر حال خود میگذاشتند تا هم هیچ قباح
 نمی شد **جواب** اجتماع چار حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون سکون او ممکن
 نیست زیرا چه ابتدا بسکون لازم خواهد آمد لذا فاعله را که قریب دست ما خود کرده ساکن کردند و
 معین کلمه را بر حالت خود بگذارد ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در هر دو و در رباعی
 مجرد و لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ فرع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع

معربست و علامت مضارع چار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموع وی لفظ ایتین باشد سوال
 این چار حرف را برای زیادت چار خاص کردند جواب زیرا چه تحقی زیادت حروف علت هستند
 ای و او و یا و الف بسبب کثرت و در اینها در کلام عرب کیچ کلمه ایتین حروف یا از اباض این حرف
 که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجود است و اما و او پس بدش تا است و اما الف پس چون ابتدا
 بسکون محال بود لهذا و را حرکت دادند و اما نون پس بکثرت مناسبت حرف مدولین آورده شد
 که این نون نده است و خیشوم و حرف مدولین مده است در خلق سوال در تبصیر مجموع این چار
 حروف لفظ ایتین را چرا اختیار کرد مجموعهای دیگر چرا نگفت همچو انیت یا ناتی یا نایت جواب لفظ
 ایتین بطنی دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مؤنث غائب است پس این لفظت
 حروف میتواند شد ای آمدن میان حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف که امی ازینها واقع
 نمیتواند شد الف برای و صدان حکایت نفس متکلم مذکر مؤنث راست لفظ را بمقتبی برای است پس
 لفظ را یا لفظ برای یکی ازین هر دو را نمیدست همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه راست سه
 ازان مرند که حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مرئوث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و دو
 ازان مرئوث و تثنیه مؤنث غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه ازان مرند که غائب راست
 ای واحد تثنیه جمع و یکی جمع مؤنث غائب راست و نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
 راست و گاهی در موضع و صدان حکایت نفس متکلم صیغه تثنیه جمع حکایت نفس متکلم رانی آرنده نظر تعظیم
 همچو قول باری تعالی *لَنْ نَقْصُصَ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ* سوال الف برای و صدان حکایت نفس متکلم
 چرا معین کرده شد جواب اول بنا سبب وجود الف و را تا که ضمیر مرفوع واحد متکلم است جواب
 دوم بنا سبب آنکه متکلم مقدم است که از او ابتدا کلام است و الف از مبدأ مخارج اعنی اقصای خلق
 برمی آید پس مناسبت متحقق گردد سوال نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد جواب
 اول بنا سبب وجود نون در سخن که ضمیر مرفوع متکلم مع غیر است جواب دوم برای موافقت تثنیه
 جمع متکلم ماضی سوال تا برای شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد جواب این تا و رسل و او بود

۲۷

و لفظ

مقتبی

است

این

معنی

نظری

که

را

از

مقتبی

را

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

نظری

و او چون از منتفی مخارج است زیرا که شفوئیه است و کلام نیز بر مخاطب تمام می شود بدین سبب برای
 صیغهای مخاطب او خاص کرده شد و چون از مثال وادی مثلاً و عده صیغه واحد مذکر مخاطب مضارع
 بنا میگردند و و عده می شود و هنگامیکه بران وادعطف می آوردند و و عده می شود و اجتماع سه واد و کرده
 است لهذا واد را بتبادل کردند سوال واد را بتبادل کردند و بدیگر حرف چ را بدل نکردند جواب
اول سبب تجمع و آن مبدل شدن واد بتا در مثل و تقدیم جواب دوم و او چون برای
 مخاطب معین شد و آوردنش تنگتر گردید پس بحر فی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی انت بدل
 میباید کرد برای مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل میگردند و این را در مخاطب مضارع می آورند
 مشابه میشد بهر دو صیغه متکلم لهذا تا را اختیار کردند سوال در مثل بتتابع یک تا را چرا حذف
 میکنند جواب برای اجتماع و و حرف از ضمین واحد و عدم امکان او غام زیرا چه ابتدا بسکون
 ممکن نیست سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تا ثانیه را برای حذف معین
 کردند زیرا چه تا را اول علامت مضارع است و علامت محذوف نمی شود و سیوییه بدین جانب
 رفت و بعضی حذف تا را اول تجویز میکنند بسبب آنکه تا ثانیه علامت باب است و حذف آن
 محل معنی باب است سوال یا برای غائب چه امر قرار شد جواب یا از وسط مخارج است غائب
 نیز متوسط است ای ذکر او در است میان متکلم و مخاطب سوال کلمه غائب را برای پروردگار
 مستعمل می سازند چنانچه میگویند لَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى بَادِعًا لَكَ اللَّهُ تَعَالَى غَائِبٌ نِسْبَةً
 غیوبت آن بحسب ظاهر جواب سوال صیغه مذکری آورده صیغه مؤنث بآنکه او تعالی نه مؤنث
 است نه مذکر جواب سبب شرافت مذکر سوال در واحد مؤنث غائب چرا تا آورده شد جواب
 زیرا چه در واحد مؤنث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تا را آورده سوال در
 واحد مؤنث غائب ضمی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن نکردند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید
 سوال پس فتح چرا دادند و کسر چرا ندادند جواب برای موافقت دیگر حروف که مفتوح اند سوال
 در جمع مؤنث غائب چرا تا نیاوردند جواب زیرا چه در جمع مؤنث غائب ضمی تا نیست پس رجوع بهل کرده

در هر یک از اینها در کتاب ۱۱ و در هر یک از اینها در کتاب ۱۲

یا آوردند سوال در تضرع بین یا چرازانده کرده شد جواب یا علامت خطاب مؤنث است و فاعل او
 مستتر نزد خفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل است چنانچه واو و تفعّلون و تضيّفت قول خفش کرده اند که
 اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است
 و این مکرره است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهیم گفت که این التزام بلا لزوم
 است سوال برائے علامت خطاب مؤنث یا چرا امقرض جواب سبب آنکه در نهدی یا علامت
 تانیث حاضر است سوال از حروف انت چرا حرفی رازانده نکرده اند جواب اگر الف می آوردند
 تضرعان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع می شدند و اگر تاء می آوردند
 و تاء در کلمه واحده جمع می شدند و این مستکبره است سوال چرا این ضمیر را در تضرعین ظاهر کردند و
 مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمع یعنی تضرعین سوال
 در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد جواب
 در نیصورت التباس چون ثقیله در صورت لازم می آمد سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر
 و جمع او در حال استتار یا بی ضمیر چرا بحد نون نکرده اند جواب درین صورت التباس با واحد مذکر
 حاضر میشد و در هفت محل نون اعرابی را در آرس سوال نون اعرابی را در هفت محل چرا آوردند جواب
 سبب غایت اتصال ضمائر چون واو و یاء و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب است
 پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند حقیقت
 بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد و این اعراب نون را آوردند و همین جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند
 سوال نون را چرا برای بدلیته اعراب رفع خاص کردند جواب زیرا چه نون مناسب است و او
 از دو ضمه پیدا میشود اعراب مضارع هم رفع است چار تثنیه که نون اعرابی در آن مرسوم باشد و دو جمع یکی
 جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد سوال
 چرا در چار تثنیه این نون مرسوم است و در سه جا دیگر مفتوح جواب در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر قبل
 نون و او است و در واحد مؤنث حاضر قبل نون نیست و او و یاء هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جای نون را

این سوال را در تضرعین یا چرازانده کرده شد جواب یا علامت خطاب مؤنث است و فاعل او مستتر نزد خفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل است چنانچه واو و تفعّلون و تضيّفت قول خفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است و این مکرره است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهیم گفت که این التزام بلا لزوم است سوال برائے علامت خطاب مؤنث یا چرا امقرض جواب سبب آنکه در نهدی یا علامت تانیث حاضر است سوال از حروف انت چرا حرفی رازانده نکرده اند جواب اگر الف می آوردند تضرعان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع می شدند و اگر تاء می آوردند و تاء در کلمه واحده جمع می شدند و این مستکبره است سوال چرا این ضمیر را در تضرعین ظاهر کردند و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمع یعنی تضرعین سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آمد جواب در نیصورت التباس چون ثقیله در صورت لازم می آمد سوال تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او در حال استتار یا بی ضمیر چرا بحد نون نکرده اند جواب درین صورت التباس با واحد مذکر حاضر میشد و در هفت محل نون اعرابی را در آرس سوال نون اعرابی را در هفت محل چرا آوردند جواب سبب غایت اتصال ضمائر چون واو و یاء و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب است پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل میکردند حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب میشد و این اعراب نون را آوردند و همین جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند سوال نون را چرا برای بدلیته اعراب رفع خاص کردند جواب زیرا چه نون مناسب است و او از دو ضمه پیدا میشود اعراب مضارع هم رفع است چار تثنیه که نون اعرابی در آن مرسوم باشد و دو جمع یکی جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد سوال چرا در چار تثنیه این نون مرسوم است و در سه جا دیگر مفتوح جواب در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر قبل نون و او است و در واحد مؤنث حاضر قبل نون نیست و او و یاء هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جای نون را

کسر یا ضم می‌دهند قتل زایمی شد لهذا فتح که اخف الحركات است باو داده شد تا قاعده حصول
انجام و در چار تنه چون تامل نون الف است پس نون تحمل بر اعراب است و قاعده اساکن اذا
حرکت حرک بالکسر مع کسر گردید لهذا کسر دادند و نیز کسر متوسط است میان ضمه و فتحه و تنه نیز متوسط
است میان واحد و جمع پس دادن متوسط بمتوسط اولی است و نیز بسبب مشابهت با تنه اسم چون
جبلان سوال نون اعرابی را یا آخر مستقبل چرا آوردند جواب نون اعرابی بدل اعراب است و
محل اعراب آخر کلمه است سوال محل اعراب آخر کلمه چرا مقرر شد جواب زیر اعراب است
بر صفت کلمه ای فاعلیه یا مفعولیّه مثلاً و صفت را رتبه بعدیت است از موصوف لهذا اعراب بر آخر
کلمه آورده شد سوال هر گاه نون اعرابی بدل اعراب رفع است پس در فاعلون و مفعولون باو چه
رفع نون اعرابی را چه آوردند جواب این رفع و احد نیست بلکه ضمه است که بسبب نیاسبت
واو داده اند بحث اثبات فعل مضارع معروف لیقل میکند و خواهد کرد آن
یکم در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف لیفعلان میکنند
و خواهند کرد آن دوم در زمان حال و استقبال صیغه تنه مذکر غائب بحث اتم لیفعلون میکنند
و خواهند کرد آن همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر غائب بحث اتم لیفعلون میکنند و خواهند
کرد آن یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث غائب بحث اتم لیفعلان میکنند
و خواهند کرد آن دو زن در زمان حال و استقبال صیغه تنه مؤنث غائب بحث اتم لیفعلن میکنند
و خواهند کرد آن همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث غائب بحث اتم لیفعلن میکنند و
خواهی کرد تو یکم در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث اتم لیفعلن میکنند و خواهند
کرد شما دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تنه مذکر حاضر بحث اتم لیفعلن میکنند و خواهند
کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر بحث اتم لیفعلن میکنند و خواهی کرد
تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث اتم لیفعلن میکنند و خواهید کرد
شما دو زن در زمان حال و استقبال صیغه تنه مؤنث حاضر بحث اتم لیفعلن میکنند و خواهید کرد

بنفی یا بنا کنی لای نفی ای لایکه دلالت بر نفی فعل کند در اول ادای فعل مضارع در آرسو ال بحث
 لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد جواب زیرا چنانچه نفی فرع مثبت است سوال لای نفی
 را در اول مضارع چرایی آرد جواب تا از ابتدای کلام سماع آگاه شود که این کلام منفی است ولای
 نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس های نفی چنانچه بود اسی لفظ مضارع قبل دخول لای نفی هم بران
 طریق باشد لیکن عمل در معنی کند و هرگاه خلیان میشد که در معنی هم هیچ عمل نکرده است چرا که معنی فعل مضارع
 همچنانکه بود باقی می ماند و نفی از کلمه لاستفاد میشود جواب داد از ان صفت بقول خود یعنی فعل مضارع مثبت
 را بمعنی فعل مضارع منفی گرداند تفصیل این معنی در بحث هنی نفی گذشت قد ذکر سوال نفی فعل مضارع
 همچنانکه از کلمه لای شود و از کلمه یاهم میشود و نحو تفصیل به الا انکافیهین پس وجه تخصیص ذکر لای نفی حیثیت جواب
 کثرت استعمال کلمه لای نفی بر فعل مضارع بنسبت های نفی بحث نفی فعل مضارع معروف
 لا تفعل یعنی کند و نخواهد کرد آن یکم در زمان حال استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع

معروف لا یفعلان لا یفعلون لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان

لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان

مجهول لا تفعل کرده نمی شود و کرده نخواهد شد آن یکم در زمان حال استقبال صیغه واحد مذکر غائب

بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعلان لا یفعلون لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان

لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان لا تفعلان

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع

منفی به نفی بن یا کنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آرسو ال بحث نفی بن یا چرایی

از بحث نفی بلا در ذکر مؤخر کرد جواب زیرا چنانچه نفی تغییر در لفظ مضارع نمی دهد و لن تغییر بسیار و آنچه

تغییری ندهد و حال خود باقی دارد اشرف است و اشرف الائق تقدیم است سوال کلمه لن بر اصل خود

یا انحراف یافته است جواب نزد سیبویه بر اصل خودست بحر فیت مستقل و صقی بن نصیر همین را صحیح گفته

و نزد فرارانش است الف را بنون بدل کردند و در معنی گفته کیچ دلیل نیست بر قول فرارانش فیل صلی

و دو جمع کی جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب جمع مؤنث حاضر جمع عمل نکره ای لکن زیر اچ با آخر این هر دو صیغه نه رفع است که اورا ساقط نموده نصب پیدا سازد و نه چون اعرابی است که لعل لکن بیفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع است و لکن مضارع را یعنی مستقبل منفی گرانده نزد بعضی لکن موضوع است برای تأکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل

و نیز بعضی برای تأیید نفی مستقبل است بدلیل قول او تعالی إِنَّ الدِّينَ كَفَرٌ وَمَا كُنَّا وَهُمْ كَفَّا حُرْمَةً
فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْ أَحَدٍ مِمَّنْ أَهْلًا وَدَهْبًا اِی هرگز و گاهی قبول نکرده خواهد شد انیکی از کفار زریکه
به پری زمین دهد و میتواند گفت که تأیید عدم قبول زرد کور از جای دیگر مستفاد باشد ازین آیت
و اگر کن برای تأیید نفی مستقبل آمد پس تخصیص الیوم در قول او تعالی فَاتَّقُوا يَوْمَ تُخْرَجُونَ مِنْهَا
و بعضی بر آن اند که کن موضوع است برای نفی مستقبل گاهی در تأکید تعلق است و گاهی در تأیید
بحث نفی تأکید بل کن فعل مستقبل معروف کن فعلی هرگز نخواهد کرد آن یکم در زمانه

استقبال صیغه واحد کرغاب بحث نفی تاکید بمن فعل مستقبل معروض بن یفعل بن یفعلو

[illegible][illegible]

عوت نفی تاکید بلبن در فعل مستقبل معرّف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد کلمه بنا کنی

م در اول فعل مضارع در آرسوالمصنف در بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد جواب
پراچون آخر فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد
نیز لن تغییر نماند و لم زمانه را متغیر ساخت پس اشرفیت ملن راست سوال لم در اول فعل
مضارع چرا آورده شد جواب تا سماع بر وقت بدو تکلم بفهمد که این نفی محذوم است سوال

[illegible]

تخصیص خول لم یفعل چراست جواب زیر چه عمل لم تبدیل زمانه استقبال است بر زمانه ماضی و زمانه
جزو فعل یافته می شود سوال کلمه لم بر فعل ماضی چه داخل نمیشود جواب زیر چه عمل او که تبدیل
زمانه استقبال است بر زمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی تحقق نمی شود سوال مصنف در اول فعل مضارع
گفت در اول او چه انگفت جواب اگر مصنف در اول او میگفت تو هم میشد که ضمیر و راجع است
به وی نفی تاکید ملین و حالا نکه لم بر نفی تاکید ملین داخل نمیشود لهذا مصرا مصنف علیه الرحمة بیان کرده
سوال این را نفی جحد یلم چرا نامیدند جواب جحد بفتح اول و سکون دوم معنی دانسته انکار کردنت
کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع است پس معینش گوید دانسته انکار کردنت و اما جحد باضم و فتحین
پس معنی قلت خیر است یعنی انکار کذا فی القاموس منتهی الارب ابجد شالغ حرف میر از علی جزیبی
جحد فتحین نقل کرده مخالفت اکثر کتب مقبره لغت است اما صاحب منتخب بدو لیسید جحد بفتح باضم و فتحین
و جحد باضم انکار کردن بدشتگی انتی و لم در فعل مضارع درج محل جزم کند زیرا چه موضوع است برای جزم
اگر در آخر او می فعل مضارع حرف علت نباشد و آن پنج محل است واحد مذکر ثانی واحد مؤنث
غائب واحد مذکر حاضر و حذان حکایت نفس تنکلم تنثیه جمع حکایت نفس تنکلم و گاه بضرورت شعر کلمه لم
جزم نمیکند و حذف مجزوم بعد لم هم بضرورت درست است و فصل میان لم و مجزوم هم وارد شده است
للفروءه و هذا کلامه قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گرداندای لم حرف
علت را زیر چه حرکت رفع قبل دخول لم از جهت استتقال محذوف شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط
حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز حرف علت مناسب حرکت است که از بدو اشباع حرکات حروف
علائق پیدا میشوند و چون حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم بیع از باب
نصر فیض رای نخواهد آن کیمر دایشش ییدعو بود و بضم و او صمه بر او اقلیل داشته ساکن گردند ییدعو بسکون و او
شد چون لم در اول او درآمد بعلامت جزم و او افتاد لم بیع شد و لم نیزم از باب ضرب لیض یا ایتزنیذ افت
آن کیمر دایشش ییزمی بضم یا بود صمه بر او شوار داشته ساکن گردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول
او درآمد بعلامت جزمی سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم خیش از باب سمع لیسمع اسی نه تر رسید

آن یکم در اصلش بخشی بضم یا بود چون یا متحرک قبل و مفتوح است یا الف کرد بخشی بالف شد و لم
در اول چون در الف را ساقط گردانید لم بخش گردید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کلمه
بمال خود ماند و این اکثر است و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تجویر میسازند چون
تیتی که هرگاه کلمه لم بران آرند یا حذف کرده قات را ساکن کرده لم متیق بسکون قات میگویند
و حرف علت سه است و او و الف و یا **سوال** این سه حرف را حرف علت چنان میسازند
جواب زیرا چه این حروف قبول اعلال می کنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغییر را از است
درین حروف همچو علیل که تغییر مزاجی دارد و نیز علت بالکسر یعنی بیارست کذا فی الصراح و وقت
بیامری مجموعه این سه حرف وای از زبان مریض بیرون می آید شاعر می گوید **ش**

لای غیر دای برای تعلیق ۱۱

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| حرف علت نام کردم و او الف میای را | هرگز دردی رسد تا چار گوید وای را |
|-----------------------------------|----------------------------------|

که مجموعه وی وای باشد **سوال** مجموعه این سه حرف سوای وای دیگر هم تصور بود چون اوی وویا
پس چرا مصنف وای را خاص نمود **جواب** تا اشاره باشد بوجه تشبیه که کلمه وای از زبان علیل بیرون
می آید نه مجموعه ات دیگر تشبیه حرف علت ساکن را لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت قابل توفیق
او باشد آن را حرف مذکور میگویند بسبب تولد او از حرکت چه الف از مدحه و او از مدحه و یا از مدسه پیدای شود
و همین جهت و او را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتح نامیده اند **سوال** اخت میگویند
با فظ اخ چه تغییر می کنند **جواب** زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در هفت محل ای تثنیه مذکر غائب
و جمع مذکر غائب و تثنیه مؤنث غائب و تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و تثنیه مؤنث
حاضر و نون اعرابی را ساقط گردانند ای لم چرا که نون اعرابی بدل رفع است که در واحد بود و هرگاه لم رفع
را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل در لفظ هیچ عمل نمکند ای لم چرا که درین
هر دو جانه رفع است و نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مؤنث و ضمه
فاعل است چنانچه گذشت و آن دو محل اینست جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر و در همه کلمات
عمل در معنی کنند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منقش گردانند ای لم **سوال** لم مضارع را بمعنی

و چون آنرا صفت است لهذا نیست گفتند ۱۲

ماضی منفی چرا که جواب لم مشابهت بان شرطیه زیر اچ هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه آن
 ماضی را معنی مستقبل گردانند چنان لم مستقبل را معنی ماضی منفی گردانند عملاً للضد علی الضد بحث
 نفی جحد بل لم فعل مضارع معروف لم یفعل ای نکرد آن یکم در زمان گذشته صیغه
 واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بل لم فعل مضارع معروف لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل
 لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل
 بحث نفی جحد بل لم فعل مضارع مجهول لم یفعل کرده نشد آن یکم در زمان گذشته
 صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بل لم فعل مضارع مجهول لم یفعل لم یفعل لم یفعل
 لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل لم یفعل
 این همه گفته شد بحث نفی جحد بل لم بود چون خواهی که لام تاکید ای لا می که افاده معنی تاکید نماید و مجز باشد
 از معنی حالیت زیرا چه اگر معنی حالیت داشته باشد پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا
 می سازد و شوارست با نون تاکید ای نونیکه افاده معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیرا که
 الیق بناکید بحسب عادت غیر موجود است ای استقبال نماضی و نه حال گذانی شرح الزخانی لام تاکید
 در اول مستقبل در اول نون تاکید در آخر او ای بل زیاده کن سوال نون تاکید بدون لام تاکید در
 مستقبل داخل می شود یا نه جواب درست قبله که در معنی طلب باشد چون امر و نهی و تثنی و استقام
 البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیرا چه بسبب وجود معنی طلب در اینجا مناسب شد تاکید آن
 و در مستقبل که خبر محض باشد دخل نشود نون تاکید مگر بعد دخل شدن لام تاکید با اول آن و اینست
 محققین و نزد بعضی درین مستقبل هم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست است سوال مستعجب
 در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا گفت جواب برای تنبیه بر این معنی که هنگام دخول لام تاکید
 و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته میشود سوال لام تاکید را با اول فعل مستقبل و نون تاکید را با آخر
 چرا خاص کردند جواب زیرا چه لام برای تاکید هم نمی آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و هم مقدم
 و قولیت پس حرف تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد فعل متاخر و ضعیف است پس حرف

تا کید آن مناسب شد که مؤخر باشد برای فرق کردن میان تا کید اسم و تا کید فعل و نیز اگر نون تا کید را
 در اول آورند ابتدا سکون لازم خواهد آمد و آن متع است و نیز نون تا کید و مشابیه نون تنوین است و محل
 او آخر کلمت و نون تا کید و نون است یک نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون در افتاده معنی تا کید
 مستقبل برابر اند که اگر کو فیان نون ثقیله را اصل نون خفیفه را فرع آن می پندارند و تصریح آن هر یک را
 اصل میدهند و نزد بعضی در نون ثقیله تا کید را مذکوره است نسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشد در
 گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند سوال نون مشد در ثقیله چرا گویند جواب زیرا چه مشد
 باعتبار آنکه دو حرف در و یکجا بهم می آیند ثقله دارد سوال نون ساکن را خفیفه چرا گویند جواب
 زیرا چه ساکن دو حرف خفیفه میباشد از دو و متحرک سوال نون ثقیله حرف است اصل در حرف
 بنات و اصل در بنا سکون است پس نون ثقیله چرا متحرک شد جواب اگر حرکت نمی دادند اجتماع
 ساکنین ای دو نون علی غیر حده لازم می آمد و این متع است سوال از جمله حرکات فتح را چرا غاش
 کردند جواب زیرا چه فتح حرکت حرکات است و نون ثقیله در چاره کلمه آید بسبب بودن نون خفیفه
 در هر کلمه کلمه آید زیرا چه در شش باقی مانعی است چنانچه واضح خواهد شد و آن هر کلمه است و آنکه
 غائب جمع مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و همان متکا
 نفس تکلم تثنیه و جمع حکایت نفس تکلم و ما قبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در
 یک محل کسور و در شش محل ساکن چنانچه می آید و آن پنج محل است و واحد مذکر غائب و واحد مؤنث
 غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس تکلم ای و حدان حکایت نفس تکلم و تثنیه و جمع حکایت
 نفس تکلم سوال ما قبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند جواب تا اجتماع ساکنین علی
 غیر حده لازم نیاید سوال منجز حرکات فتح چرا دادند جواب فتح خفیف است و نون ثقیله ثقیل پس
 مناسب شد که قبلش را فتح دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شایع محقق جواب دم آورده بقول خود و نیز
 نون ثقیله مثل لام بعضی تا کید و لالت میدارند و مثل لام تا کید مفتوح نمودند و نون ثقیله سبب این جواب
 با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتح ما قبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکنند و محیب چه مفتوح

له ای در بعضی جاها طایفه ای طایفه ای که در این کتاب گفته اند

شدن خود نون ثقیله میان ساخته فاعلم و در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف حاصل رای فصل کننده میان هر دو نون در آید سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزله و نون است زیرا چه اجتماع سه نون زائد کرده است سوال الف را برای فصل چرا خاص کردن جواب بنظر خفت آن سوال حاجت به آوردن حاصل نبود نون جمع لاگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل است اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمی شد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آید میان لام که قبل نون است و نون اول از نون ثقیله سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب کسره ثقیله است و نون ثقیله هم ثقیل است و اگر فتح میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمیر میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف قبل نمی آید و یکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید جواب اگر یکی را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون دوم از ثقیله غم نمیشود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول غم لازم خواهد آمد و این متنوع است اینست تقریر بعضی از شرح و شایع محقق ایرادی آورده که ازین کلام مراد معلوم میشود که هر دو قباحث لازم نمی آید و حالانکه هر دو قباحث لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب نمیدانند اما میگویم و باشد التوفیق که اگر تردید را بر بالغة اخلو عمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر بالغة الجمع حمل کرده ایراد ننمایم سوال در تثنی اجتماع سه نون شده است جواب این نون و قایه معنی ندارد و لهذا از اعتبار ساقط شد سوال نون و قایه کدام نون را گویند جواب هر گاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره و قبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون رای آورد که قایه یعنی صیانت و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره سوال در یکون سه نون جمع شده جواب سه نون

در جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف حاصل رای فصل کننده میان هر دو نون در آید سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع دوم نون ثقیله که بمنزله و نون است زیرا چه اجتماع سه نون زائد کرده است سوال الف را برای فصل چرا خاص کردن جواب بنظر خفت آن سوال حاجت به آوردن حاصل نبود نون جمع لاگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل است اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمی شد که فاعلش مذکر است یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آید میان لام که قبل نون است و نون اول از نون ثقیله سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب کسره ثقیله است و نون ثقیله هم ثقیل است و اگر فتح میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمیر میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب جمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف قبل نمی آید و یکی را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید جواب اگر یکی را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون دوم از ثقیله غم نمیشود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر است یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام و نون اول غم لازم خواهد آمد و این متنوع است اینست تقریر بعضی از شرح و شایع محقق ایرادی آورده که ازین کلام مراد معلوم میشود که هر دو قباحث لازم نمی آید و حالانکه هر دو قباحث لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب نمیدانند اما میگویم و باشد التوفیق که اگر تردید را بر بالغة اخلو عمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر بالغة الجمع حمل کرده ایراد ننمایم سوال در تثنی اجتماع سه نون شده است جواب این نون و قایه معنی ندارد و لهذا از اعتبار ساقط شد سوال نون و قایه کدام نون را گویند جواب هر گاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره و قبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون رای آورد که قایه یعنی صیانت و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره سوال در یکون سه نون جمع شده جواب سه نون

زان نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر و او در کرده شود بحجت لزوم اجتماع
 ساکنین میان و او جمع و نون مدغم و قبل او ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گنداشته شود تا دلالت کند
 ای ضمه بر حذف و او سوال در اینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه او ضمیر فاعل است و این ممنوع
 است جواب ضمه قائم مقام آن موجود است و همچنین حذف درست است قبل و از صیغه ۴
 مؤنث حاضر یا دور کرده شود بحجت لزوم اجتماع ساکنین میان یا سه تانیت و نون مدغم و قبل
 او ای نون ثقیله در صیغه واحد مؤنث حاضر کسر گنداشته آید تا دلالت کند ای کسر بر حذف یا
 سوال در جمع مذکر غائب جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگر چه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی
 حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و همچنین اجتماع ساکنین جائز است پس چرا
 و او یار حذف کردند جواب اول اجتماع ساکنین علی حده جائز است ندانیم که اقبای هر دو
 ساکن واجب است پس درین صیغ هر گاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر او یعنی ضمه دال
 بر یا یعنی کسر موجود بود لهذا برای تخفیف و او یار حذف کردند جواب دوم اجتماع ساکنین علی
 حده در کلمه واحد درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر دال است
 وجه حذف و او یار نون ثقیله و اما حذف و او یار نون خفیف پس بدخول او اجتماع ساکنین درین
 صیغ علی غیر حده لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد سوال الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه
 اجتماع ساکنین علی حده ای الف نون مدغم در دو کلمه واقع است دال یعنی فتح هم موجود است
 جواب اینجا برای حذف الف مانعی است و آن التباس آن با واحد و نقل هم پیدا نیست
 و تندی از محبت این مقام در محبت امر انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد تبیینیه بدانکه حذف
 و او از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه و او یار مده باشد و الا و او یار حذف
 نماند برای فقدان ضمه که دال بر او باشد و فقدان کسر که دال بر یا شود بلکه برای دفع التماس
 ساکنین لمجاظ مناسب و او را حرکت ضمه دهند چون ان حثوث و یا را حرکت کسر دهند چون خشین ۴
 سوال اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب سبب آنکه ساکن دوم

که مدغم است تلفظ آن نمی شود مگر به تبعیت مدغم فیه نه استقلالاً پس گوید که لازم نیست مگر ساکن واحد و نون
 ثقیله در شش محل ای جای که پس الف افتد کمسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب تثنیه مؤنث غائب
 و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع ای جمع مؤنث غائب جمع مؤنث حاضر سوال درین
 شش محل نون ثقیله چرا کمسور باشد جواب بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغه مشابه نون تثنیه است
 چرا که هر یکی ازین هردو زائد است و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه کمسور شد و در باقی هشت
 محل ای جای که بعد الف افتد یعنی واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد
 مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر و دو صیغه و کایت نفس تکلم مفتوح باشد سوال درین شش
 محل نون ثقیله چرا مفتوح شد جواب زیرا چه فتح اخف الحركات است و نون ثقیله ثقیل است و مفتوح
 تثنیه هم نیست پس مناسب است که فتح داده شود و نون خفیفه در محلی که الف باشد ای در جای که قبل نون
 ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید و آن شش محل است چهار تثنیه و دو جمع مؤنث غائب حاضر و یونس
 و بعضی از کوفین آوردن نون خفیفه درین شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارد
 و دیگران او را کسره میدهند و علامه تقطازانی گفته که این مذموب قایل اعتماد نیست زیرا چه مخالف
 قیاس و استقامت فصاحت و جواب میدهد یونس از اتقاسی ساکنین بدین وجه که الف که واقع است
 قبل نون بمنزله عدم است زیرا چه ضعیف است و قبلش فتح است پس گوید که اجتماع ساکنین نیست
 و صفی بن نصیر مذموب یونس را پس ندیده نوشته سوال درین شش محل نون خفیفه چرا ای آی جواب
 بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف و نون خفیفه سوال الف را خواه نون
 خفیفه را چه حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت
 میدادند خلاف وضع هر یک لازم نمی آمد سوال یکی را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند جواب
 اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برای اسحاق آن فائده مترتب نمی شد که دانی بعضی شروح الفصول
 و اگر الف را حذف میکردند مشابه بود همیشه سوال این مشابهت بود احد در چهار تثنیه میشد
 و اما در دو جمع مؤنث غائب حاضر اگر الف قائل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ قباح لازم نیاید

جواب اول در مصیورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و اینهمه متکرر است **جواب دوم** هرگاه
 درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف قاعل آورده شد و نون ثقیله
 اصل است و خفیفه فرع آن حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برای متابعت
 حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم
 خواهد آمد و درین جواب خدشه است اول آنکه اصلالت نون ثقیله نزد کوفیین مست نه نزد سائر لبرترین
 و ثانیاً آنکه فرع لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتاقل سوال اجتماع ساکنین
 علی غیر حده در آلان و المحسن لازم می آید **جواب** این اجتماع ساکنین درست است زیرا چه درین
 دو مثال در اصل دو همزه بودند یکی همزه استقهام دوم همزه تقریبت و اجتماع دو همزه موجب ثقل است
 و حذف یکی ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکی ازین دو گفته خواهد شد مثلاً محسن
 عندک بیک همزه و درین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جمله خبریه است و حال آنکه مقصود استقهام
 است پس همزه ثانی را با الف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد و این بقدر
 است که ذاقیل در باقی محل و آن هشت محل است یعنی جاییک پیش نون الف بنا شد بیایدای نون
 خفیفه چرا که مانع دخول نون خفیفه یافته نمی شود و لام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشاب نشود با لام که مسورت
 و ضم ثقیل است و فتحة اخت احکامات است و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع نونات لازم نیاید
 و نیز نون اعرابی بدل اعراب منع است و قابل نون تاکید یعنی است پس جای اعراب باقی نمانده لهذا
 حذف کرده شد **بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروض**
 لَيَقْعَلَنَّ هَرَّامِيْنَهْ خَوَابِدُكَ اَنْ يَكْمُرَ دُرِيَانَهْ اَسْتَقْبَالِ صِيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرَامَتِ بَحْثِ لَامِ تَاكِيْدِ
 بَانُوْنِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلَهْ دَر فِعْلِ اَسْتَقْبَالِ مَعْرُوْفِ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ
 لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ
 بَحْثِ لَامِ تَاكِيْدِ بَانُوْنِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلَهْ دَر فِعْلِ اَسْتَقْبَالِ مَعْرُوْفِ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ لَيَقْعَلَنَّ
 كَرِهْ خَوَابِدُكَ اَنْ يَكْمُرَ دُرِيَانَهْ اَسْتَقْبَالِ صِيْغَهْ وَاحِدَهْ كَرَامَتِ بَحْثِ لَامِ تَاكِيْدِ بَانُوْنِ تَاكِيْدِ ثَقِيْلَهْ

لای قیون
 فایز قیون
 با صیغه
 کران
 کوین

مستقبل مستفاد است زیرا چه امر کرده میشود بجهت که گذشته است چه درین امر تکلیف الاطلاق است و همچنین
 امر کرده نمیشود بایجاد موجودی احوال که محال است سوال بحث امر را از جهت فعل مضارع چه در ذکر
 مؤخر که در جواب زیرا چه امر را خودست از مضارع و ما خود مستحق بتقدیم است و اینست در سبب بعضی
 از صرفیان و صاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق بنود چرا که تا می تفعل در امر باقی نیست
 و در شتقاق بقای ماده معنی ضرورت است بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از غائب غرض از حاضر معروف و از معروف مجهول
 از مجهول متکلم از متکلم این جهت مناسبت میان فرع و اصل چون خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی انی مضارع حاضر معروف
 علامت مضارع را که است حذف کن سوال در امر حاضر معروف علامت مضارع را چه از حذف میسازند جواب اول
 تا التباس نشود مضارع حال و فعل جواب هم زیرا که فعل مضارع تینین نظر است پس علت او را باقی داشتن تینین است
 سوال برای حذف علامت مضارع چه امر حاضر معروف را خاص کردند جواب سبب کثرت
 استعمال آن که مقتضی خفت اوست و لهذا در امر حاضر مجهول حذف نمی کنند سبب قلت استعمال
 آن سوال بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد جواب اول بدن
 همزه وصل در هر امر ضرورت چنانچه می آید و معنادار حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاناید
 سوال مصنف طریقه بنای امر حاضر معروف را چه در ذکر مقدم کرد جواب زیرا چه سوادای آن
 نزد بعضی داخل در مضارع است و امر حقیقه امر حاضر معروف است و لهذا در تغییرش میگویند مضارع
 معروف یا مجهول بلا امر بعده ای بعد حذف علامت مضارع بنابر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک
 میماند آخر را ای لام کله یا ساکن کن اگر حرف علت نباشد سوال در امر حاضر معروف سکون از کجا
 رسید جواب اول در افعال بسبب فقدان معانی موجب اعراب نباست و مضارع بسبب
 مشابست تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابست
 تامه با اسم فاعل باقی نمانده پس همان بنا عود کرد و وصل در سببی سکون است لهذا ساکن کرده شد
 چون از تعدد مضارع حاضر معروف است و ساخته شد و از تضعیف مضارع حاضر معروفست تضعیف
 در صراح می آرد و عدد نوید دادن و وضع نهادن بر جای بماند کتب در اصل یو عدد بود از باب ضرب بغیر

واد افتاد میان یای مفتوح و کسره لازم و او را حذف کردند بعد شد و تعد در اصل توقیع بود اگر چه اینجا
 قاعده یافته نشد مگر طراد الباب او را حذف کردند تعد شد و قس علی هذا وعد و تعد و چون خواستند که
 امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن متحرک است آخر را ساکن کردند
 عد شد **سوال** در یوعد که مضارع مجهول است چه برای تبعیت یعد و او را حذف نکردند **جواب**
 مجهول متغیر معروف است بخلاف تعد و وعد و یضع و اصل یوضع بکسر ضاد بود و او میان یای
 مفتوح و کسره لازم افتاد حذف کرده شد یضع گردید و در یضع که اصلش توضع است اگر چه قاعده یافته
 نشد مگر طراد الباب او را حذف کردند من بعد براس رعایت حرف حلق که ثقیل است کسر ضاد
 را بقیه بدل کردند یضع و یضع یفتح ضاد شد هر گاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت
 مضارع را حذف کردند بعد متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضع شد **سوال** در یعد و اخوات او
 چه بر رعایت حرف حلق فتح ندادند **جواب اول** فتح بر رعایت حرف حلق سماعی است قیاسی
 نیست **جواب دوم** حرف حلق برای فتح علت مجوزه است نه موجب **سوال** در یعد و با وجوب که
 حرف حلق نیست چرا فتح دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی یعد است و اگر در آخر حرف علت باشد
 ساکت شود زیر چاه اگر ساکت نشود معلوم نخواهد شد که این سکون بحسب بنای امر رسیده است یا نه
 سکون است که از پیشتر حاصل است چون از تنقی قی یقی در اصل یوقی بود و او افتاد میان یای مفتوحه
 و کسره لازم حذف کرده شد و ضمیه بر یاد شوارده شده ساکن کردند یقی شد و تنقی در اصل توقی بود اگر چه
 قاعده حذف و او یافته نشد مگر طراد الباب حذف کردند و ضمیه بر یاقیل بود حذف کرده یا را ساکن
 کردند تنقی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند بعد آن
 متحرک است و با آخر کلمه حرف علت است آنرا حذف کرده علامت چیزی می سقوط حرف علت پنداشتند
 ق شد و صراح می آورد و قایه بالکسر گاه بدشتن و اگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع
 نظر کن در عین کلمه اگر عین کلمه یکسور باشد یا مفتوح همزه وصل یکسور در اول او بجای علامت مضارع
 در آن **سوال** بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل را چرانی آرند **جواب**

تا ابتدا البکون لازم نیاید سوال همزه را چرا زیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا تا مذکرند جواب
 زیرا که همزه از حروف حلق است و حروف حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند سوال
 از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند جواب زیرا که او با الف تبدل میشود و الف حرف
 علت است پس همزه را بنا سبب گردید با حرف علت که کثیرا در دستحق زیادت اند لذا از دیادش
 التنبه افتاد سوال این همزه را همزه وصل چرا نامیدند جواب زیرا که این همزه ماقبل خود را با
 بعد خود وصل میسازد و خود از میان بیرون آید و مقابل او همزه قطع است که با بعد خود را از ماقبل خود قطع
 میسازد چون همزه باب فعال سوال فاکله را حرکت چنان دادند که می در ابتدا البکون لازم نمی آمد
 و حاجت همزه یعنی افتاد جواب اگر فتح میدادند التباس با ضمی می آمد در حال وقف و اگر کسره
 میدادند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد و اگر ضمه میدادند در کسور العین خروج از ضمه
 سوی کسره لازم می آمد و باقی ابواب را بقیاس بر یک منظر کردند سوال در اضرب یعنی کسور العین
 همزه وصل کسور چرا آوردند جواب زیرا که کسره اصل است در همزه وصل سوال اصل در همزه وصل کسر
 چرا شد جواب زیرا که همزه وصل حرف است و اصل در حروف سکونت و ساکن را و قیتکه حرکت
 داده شود حرکت کسره میدهند سوال ساکن را و قیتکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند جواب
 اول سکون عدم است و کسره هم بمنزله عدم است زیرا که بر فعل داخل نمیشود و در اسم در غیر منفرت
 هم داخل نمیشود پس بمنزله عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسره میدهند که آنی بعضی عاشی
 تفسیر البیضاوی جواب دوم فتح اخف است و ضمه ثقل و کسره متوسط است و خیرا لامور او سطها
 پس کسره اختیار کرده شد سوال در فقل مفتوح العین چرا همزه وصل را فتح ندادند جواب برای
 ترک اصل که کسره همزه وصل است و جوی و جیه بود بر اصل خود او را گذاشتند و تقریری ندادند و اتباع
 عین امری ضروری و لازم نیست سوال الف ایمن با وجودیکه همزه وصل است و اصل و کسره
 است چرا فتح دادندش جواب این جمع یمن است و این همزه وصل نیست بلکه همزه قطعی است سبب
 کثرت استعمال بنظر خفت فتح داده شد و بهین جهت در تلفظ حکم همزه وصل پیدا کرده

سلب ای خاصیت الحقی جا را در اکثر کلمات آرد سلب ای سبب کثرت استعمال ۱۲

سوال در الف تعریف با وجودیکه همزه وصل است و اصل او کسره است چنانچه دادند نحو الزل جوا
 بسبب کثرت استعمال سوال در اکرم چرا همزه امر را فتح دادند با وجودیکه عین کلمه کسورست می بایست
 که کسور میشد جواب این همزه امر نیست بلکه الف قطعی است که از تکرم که در اصل تا اکرم بود محذوف
 شد چون علت حذف آن در امر باقی نمانده اعاده آن گردید سوال از تا اکرم الف را چرا حذف
 کردند جواب سبب اجتماع همزین در اکرم یک همزه حذف کرده شد و طرد الالباب در جمع صیغ پچو تکرم و
 یکیم و تکرم حذف کردند سوال از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزه محذوفه
 را باز آوردند و آخر اساکن کردند اکرم شد پس بوقت بنای امر حاضر معروف از تعدیل حذف تا
 و او محذوفه را چرا با زنی آرند جواب اگر او را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزه وصل خواهد افتاد
 و او بعد خواهد گردید پس از ان بر عایت مضارع که اصل او است اعلال مضارع در جاری کرده و او را
 حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضلعه خواهد گردید لهذا با زنی آرند که اقال الرضی سوال در علم
 مثلاً همزه وصل در خط چرخ محذوف نمی شود جواب تا مشبه با علم یعنی علم نشود سوال از اعاب رفع
 التباس خواهد شد جواب گاهی اعاب را ترک می سازند و همین جهت برای تفرقه میان عمر بضم
 عین و فتح میم و عمر و بفتح عین و سکون میم و او را در عمر و بفتح عین و سکون میم نویسد و اگر اعتماد بر
 رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه پچ نبود سوال چرا در عمر و بفتح عین و سکون میم
 و او را زائد کردند در عمر بضم عین و فتح میم جواب زیرا چه در عمر و بفتح عین و سکون میم اول حرف
 مفتوح است و بعد از ان ساکن پس زیادتی و او در اینجا موجب ثقل نیست بخلاف عمر بضم عین و فتح
 میم شبیه اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکت است یا حرف بعضی برانند که حرکت است حرف نیست
 اگر حرف بودی و او را صورتی معین در خط بودی و حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر قائل اند
 بآنکه حرف است زیرا چه گاهی ساکن بهم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع یقینین اسی
 حرکت و سکون کذا فی بعض الشرح و برد طائفه اولی میتوان گفت که برای هر حرف صورته معین
 بودن را مسلم نمی دارم و اگر کسی تصریح کرده باشد باعتبار کثرت خواهد بود فافهم و آخر اساکن کن بوجهیکه

سوال در الف تعریف با وجودیکه همزه وصل است و اصل او کسره است چنانچه دادند نحو الزل جوا
 بسبب کثرت استعمال سوال در اکرم چرا همزه امر را فتح دادند با وجودیکه عین کلمه کسورست می بایست
 که کسور میشد جواب این همزه امر نیست بلکه الف قطعی است که از تکرم که در اصل تا اکرم بود محذوف
 شد چون علت حذف آن در امر باقی نمانده اعاده آن گردید سوال از تا اکرم الف را چرا حذف
 کردند جواب سبب اجتماع همزین در اکرم یک همزه حذف کرده شد و طرد الالباب در جمع صیغ پچو تکرم و
 یکیم و تکرم حذف کردند سوال از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزه محذوفه
 را باز آوردند و آخر اساکن کردند اکرم شد پس بوقت بنای امر حاضر معروف از تعدیل حذف تا
 و او محذوفه را چرا با زنی آرند جواب اگر او را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزه وصل خواهد افتاد
 و او بعد خواهد گردید پس از ان بر عایت مضارع که اصل او است اعلال مضارع در جاری کرده و او را
 حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضلعه خواهد گردید لهذا با زنی آرند که اقال الرضی سوال در علم
 مثلاً همزه وصل در خط چرخ محذوف نمی شود جواب تا مشبه با علم یعنی علم نشود سوال از اعاب رفع
 التباس خواهد شد جواب گاهی اعاب را ترک می سازند و همین جهت برای تفرقه میان عمر بضم
 عین و فتح میم و عمر و بفتح عین و سکون میم و او را در عمر و بفتح عین و سکون میم نویسد و اگر اعتماد بر
 رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه پچ نبود سوال چرا در عمر و بفتح عین و سکون میم
 و او را زائد کردند در عمر بضم عین و فتح میم جواب زیرا چه در عمر و بفتح عین و سکون میم اول حرف
 مفتوح است و بعد از ان ساکن پس زیادتی و او در اینجا موجب ثقل نیست بخلاف عمر بضم عین و فتح
 میم شبیه اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکت است یا حرف بعضی برانند که حرکت است حرف نیست
 اگر حرف بودی و او را صورتی معین در خط بودی و حال آنکه صورتی معین در خط نیست و اکثر قائل اند
 بآنکه حرف است زیرا چه گاهی ساکن بهم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع یقینین اسی
 حرکت و سکون کذا فی بعض الشرح و برد طائفه اولی میتوان گفت که برای هر حرف صورته معین
 بودن را مسلم نمی دارم و اگر کسی تصریح کرده باشد باعتبار کثرت خواهد بود فافهم و آخر اساکن کن بوجهیکه

سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون از تنوع اسم و از تقرب اضرب چون خواستند که از تنوع
و تقرب بنا بر امر حاضر معروف سیانند نامی علامت مضارع را حذف کردند بعیدش سین و صناد ساکن مانده
نظر کردند بر عین کلمه که در تنوع مفتوح است و در تقرب مکسور است همزه وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و آخر را
ساکن کردند از تنوع و اضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تنوع
از م در اصل ثمری بود از باب ضرب یضرب ضمیر یا دشوار داشته ساکن کردند تری شد چون امر حاضر
معروف بنا کردند علامت مضارع را حذف کرده ما بعیدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته
همزه وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و یا که حرف علت است ساقط شد از م گردید و از تنوعش آتش در اصل
تختی بود از باب تنوع یا متحرک قبل او مفتوح یا را الف کردند تختی شد چون بنا بر امر حاضر معروف
خواستند تا را حذف کرده ما بعد آن ساکن و عین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند و الف را
که در آخر کلمه است حذف کردند آتش شد و اگر عین کلمه مضموم باشد همزه وصل مضموم در اول در آرسوال
و مثل آتش ای مضموم عین همزه را کسر که اصل است و همزه وصل چنانند جواب بر تقدیر که خروج
از کسر سوی ضمیه لازم می آمد و این مکرره است سوال کاف فاعل موجود است پس خروج از کسر
سوی ضمیه لازم نمی آید جواب حرف ساکن مانع و فاعل قوی نیست اعتبار ندارد و آنگاه او
قوة را بیا بدل کرده قیمة میگویند زیرا که لون ساکن بمنزله معدوم است پس و او بسبب کسره فاعل
ای قاف باشد سوال همزه رافعه چنانند یا آنکه فخر اخف است جواب بر موافقت عین
کلمه و نیز اگر فخر میداند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشود و آخر را ساکن کن اگر حرف
علت نباشد چون از تنوع و علامت مضارع را حذف کرده ما بعیدش را ساکن و عین کلمه را مضموم
یافتند همزه وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انصر شد و اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط
شود بوجهیکه گذشت چون از تنوع و او در اصل تدعو بود و ضمیر او و فاعل پنداشته حذف کردند
تدعو بسکون و او شد چون بنا بر امر حاضر معروف خواستند نامی علامت مضارع را حذف کرده ما بعیدش
را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در اول کلمه در آوردند و آخر او حرف علت است ساقط شد

اکتع شد چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسود اول باوای
 فعل مضارع در سوال درین صنف علامت مضارع را چه اخذت نکردند جواب بسبب
 قلت استعمال اینها پس زیادت حروف در میان مضائق ندارد سوال و امر غائب لام امر جزا اند
 کردند جواب بنا سبب آنکه لام از وسط مخارج می برآید و غائب نیز متوسط است میان متکلم و
 مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا که اند کردند جواب و مخاطب
 معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال است سوال لام
 امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتداء تعلیم معلوم شود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام
 امر کسود چرا شد جواب بسبب مشابهت او با لام جاره وقت دخول او بر مظهر چون از زیر پرچه برآم
 که عمل لام امرست مخصوص است بافعال همچو جر که عمل لام جرست مخصوص است باسما سوال لام
 جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا کسود میشود جواب برای موافقت عمل خود زیرا چه عمل او جرست
 سوال هرگاه لام جاره بر مضمود داخل شود چون که و لک و لئیس چرا مفتوح میشود جواب حرکت
 مفروده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشد ابتدا بر سکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون
 فتح اخذت سکونت و خفت لند و در بنا را میانه فتح اختیار کرده شد که اذ قال الحق الا هو سی فی حاشیه
 تفسیر البیضاوی سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود ضمیمه خواهد شد که او هم مفتوح
 باشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون که و نهویس امتیاز حاصل است
 سوال جر چه افتخار شد با اسم جواب زیرا چه حرف اضافه اضافت است و اضافت خاصه اسم سوال
 جزم چرا در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل فاعلست پس محتاج شد به طعن نفث باسکان سوال لام امر را بسبب
 دخول او با فاسکان چرا می کنند چون و لیضرب فلیضرب جواب او و فاعله جزم میشود که وقف بر نیاید و
 کلمه منع است پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فتح میگویند و اما غم پس و را فاعل کردند بنا سبب
 میان هر دو که هر دو تعقیب ال اند سوال حرف احو و علت لام چرا اند کردند جواب در صورت و انظار اتباع و در
 علت لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این تعلیل است و مخاطب مجهول را بر حمل کردند

لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتداء تعلیم معلوم شود که این نوع دیگر است از کلام سوال لام

و آخر از جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تغییر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه لام را با لام معرب
 سوال عامل جزم کدام است **جواب** همین لام امر که مشابست دارد و با حرف شرط همچنانکه حرف
 شرط معنی استقبال پیدای سازد آنچنان لام امر معنی استقبال پیدای نماید همین مشابست
 لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا چه اگر ساقط نشود عمل
 لام امر معنوم نشود چه بسکون از پیشتر بود چون **لیدع** در اصل **یدعو** بود بضم و او ضمه بر او ثقیل داشته
 ساکن کردند **یدعو** بسکون و او شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را
 که حرف علت بود حذف کردند **یدع** شد و گیریم در اصل **یرعی** بضم یا بود ضمیر بر یا ثقیل داشته ساکن کردند
 یرعی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف علت شد **یرعی** گردید و بخش در اصل
 بخش **یرعی** یا بود یا متحرک قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند بخشی یا الف گردید چون لام امر آوردند له
 ساقط گشت بخش گردید و نون تاکید ثقیل یا شد خواه خفیفه چنانکه در مضارع می آید ای بطوریکه دانستی
 از حذف و او و یا و احوال است و غیره در امر نیز می آید **سوال** در آخر امر هر دو نون تاکید چرا آورده شود

جواب بر تاکید طلب زیرا چه امر موضوع است برای طلب بحث امر حاضر معروف
افعل مکن تو یکدور زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف **افعل** مکنید شما دو مردان در زمانه
 استقبال صیغه متین مذکر بحث آن **سوال** نون اعرابی را چرا حذف کردند **جواب** زیرا چه او بدل اعرابی
 است ای رفع و هرگاه اعراب وقت نیاز امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد **افعل** مکنید
 شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث آن **افعل** مکن تو یکدور زمانه استقبال صیغه واحد
 مؤنث بحث آن **افعل** مکنید شما دو زنان در زمانه استقبال صیغه متین مؤنث بحث آن **افعلن** مکنید شما همه
 زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث بحث آن **سوال** نون جمع مؤنث را چرا حذف نیکند همچون
 اعرابی **جواب** زیرا چه این علامت جمع مؤنث ضمیر فاعل است و علامت تغییر پذیرد فاعله نزد
 کوفین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و امر معرب است مخبر و لام امر که مقدر است و اصل فعل
لنقل بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع را بسبب تفرقه میان مضارع و امر حذف

کردن باقی ماند فارسان نگزید داخل کرده شد سوره وصل بجای علامت مضارع و دلیل می آرند بقول
باری تعالی فَلْتَقَرَّوْا باظهار لام باتای مخاطب و اینست قرات یعقوب اصریان جواب میدهند
که این قرات شاذه است اعتدای ندارد دیگر قراعت غیرین فلیفر جوابیای تحتانی خوانده اند بحث

امر حاضر مجهول لَتَفْعَلَنَّ باید که کرده شوی تو یکم در صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ

لَتَفْعَلَنَّ حاجت بیان معانی صیغ نیست بحث امر غائب مَعْرُوف لَتَفْعَلَنَّ باید که کند

آن یکم در صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مَعْرُوف لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ

حافل معانی این صیغ مخفی نیستند بحث امر غائب مَجْهُول لَتَفْعَلَنَّ باید که کرده شود آن یکم در صیغه

واحد مذکر بحث امر غائب مَجْهُول لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ

این صیغ ظاهرند فائده گاه باشد که لام امر را بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی

قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة اسی یقیموها کذا قیل سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را

علیحه ذکر کرد و بحث غائب معروف را علیحه جواب زیرا که در صیغه معروفش تغییر تا مل از فعل مضارع

گرفته است بخلاف صیغه غائب معروف که تغییری ناقص دارد لهذا جدا جدا ذکر کرد سوال در صیغه

متکلم را چرا بحث علیحه نکرد جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر نفس خود

قلیل است به نسبت امر غیر خود سوال در صیغه متکلم را بضمین بحث غائب معروف چرا ذکر

کردند جواب زیرا چه طریق بنای امر غائب امر متکلم کیست لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال

طریق بنای امر حاضر مجهول امر غائب مجهول کیست پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در

معروف هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث

امر حاضر و امر غائب علیحه علیحه ذکر کرده شدند و بنی را نیز بطریق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد

بحسب مناسبت امر و بنی در فعلیت و انشائیت قند بحث امر حاضر معروف بَانُون

تَقِیْلُهُ لَتَفْعَلَنَّ هر آینه بکن تو یکم در صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بَانُون تَقِیْلُهُ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ

جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَنَّ

شعر غزلی زیر اچیز در مکتف اولاً با متعلق بایمان تکلیف داده میشود و هر گاه ایمان آورد پس او را
تکلیف اجتناب از نواهی داده می آید **جواب** دوم برنی حرف نی که مفید معنی عدم است داخل
است نه بر امر و وجودی مقدم است بر عدمی باعتبار شرف پس لای نی ای لای که دلالت برنی دارد
و قید نی برای اخراج لای نفی است در اولش ای در اول فعل مضارع در آرسو **سوال** چرا نی را از فعل
مضارع نهایی کننده از فعل ماضی **جواب** سببش معنی استقبالیست که در نی هم زمانه مستقبل استفاد
است **سوال** لای نی را در اول فعل مضارع چرا می آرند **جواب** تا از عنفوان کلم مفوم شود که این
نوع دیگر است از کلام ولای نی در آخر فعل مضارع و پنج محل اسی واحد که غائب واحد مؤنث غائب
و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس شکلم جزم کند مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر ادای فعل
مضارع حرف علت نباشد **سوال** لای نی چرا جزم میکند **جواب** اول محبت مشابست او
یا حرف شرط زیرا چه آچنان که حرف شرط نقل میکند مضارع را سوی استقبال همچنان لای نی
نقل میکند و چون حرف شرط جازم است لای نی هم جزم خواهد کرد **جواب** و هم چون لای نی
ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال بری ساخته زمانه استقبال را باقی داشت پس در لفظ هم نقصان
داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معانی **جواب** سوم لای نی
مشابه است بلام امر زیرا چه لام امر برای طلب فعل است ولای نی برای طلب ترک پس هر دو
شریک شدند و طلب لذا عمل او نمود **سوال** نی معرب است یا سنی **جواب** نی معرب است
زیرا چه علت اعراب یعنی مشابست تامه یا آم فاعل موجود است و برای تنبیه بر معرب بودنش مصنف
رحمه الله لفظ جزم را اختیار کرده لفظ سکون و وقت و آرز هفت محل اسی چار تنبیه و دو جمع مذک غائب
و مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر **سوال** اعرابی را هم دور نماید زیرا چه **سوال** اعرابی بدل اعراب رفع است
و هر گاه لای نی اعراب را حذف ساخت پس **سوال** اعرابی را هم دور خواهد کرد و در محل ای جمع مؤنث
غائب حاضر در لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه درین دو صیغه نه اعراب است و نه **سوال** اعرابی و **سوال**
تا کی چنانکه در فعل مضارع می آید ای بطوریکه داشتی از حذف او و یا او خال الف و غیره هم بران

طریق در نمی نیزمی آید برای تاکید طلب ترک فعل بحث نمی حاضر معروف لا تفعل مکن تو
یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی حاضر معروف لا تفعل مکنید شما دومردان در زمانه استقبال
لا تفعلوا مکنید شما هم مردان در زمانه استقبال لا تفعل مکن تو یکن در زمانه استقبال لا تفعل مکنید شما دوزنان
در زمانه استقبال لا تفعلن مکنید شما همه زنان در زمانه استقبال و معنی هر صیغه محاط زمانه و بحث باید ساخت
بحث نمی حاضر مجهول لا تفعل نه کرده شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی حاضر
مجهول لا تفعل لا تفعلوا لا تفعلن لا تفعلن و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نمی غائب
معروف لا تفعل نه کن آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی غائب معروف لا تفعل
لا تفعلوا لا تفعلن لا تفعلن و معانی این صیغ روشن اند بحث نمی غائب
مجهول لا تفعل نه کرده شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی غائب مجهول لا تفعل لا تفعلوا
لا تفعلن لا تفعلن و معانی این صیغ هر یک پوشیده نیست بحث نمی حاضر معروف
با نون ثقیله لا تفعلن البته مکن تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی حاضر معروف با نون
ثقیله لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلن و معنی هر یک مخفی نیست بحث نمی حاضر
مجهول با نون ثقیله لا تفعلن البته کرده شوی تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی
حاضر مجهول با نون ثقیله لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلن و معنی هر یک مخفی نیست
بحث نمی غائب معروف با نون ثقیله لا تفعلن البته نکند آن یکم در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نمی غائب معروف با نون ثقیله لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلن و معانی این صیغ
لا تفعلن البته نه کرده شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نمی غائب مجهول با نون ثقیله
لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلن و معانی این صیغ هر یک مستتر نیستند بحث
نمی حاضر معروف با نون خفیفه لا تفعلن البته مکن تو یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
بحث نمی حاضر معروف با نون خفیفه لا تفعلن البته مکنید شما هم مردان در زمانه استقبال صیغه جمع

مذکر بحث الح لا یفعلن البته مکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الح بحث
 ننی حاضر مجهول بانون خفیفة لا یفعلن البته نگرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال
 صیغه واحد مذکر بحث ننی حاضر مجهول بانون خفیفة لا یفعلن البته نگرده شوید شما همه مردان در زمانه
 استقبال صیغه جمع مذکر بحث الح لا یفعلن البته نگرده شوی تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث
 بحث الح بحث ننی غائب معروف بانون خفیفة لا یفعلن البته نکند آن یک مرد
 در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث ننی غائب معروف بانون خفیفة لا یفعلن البته نکند آن همه
 مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الح لا یفعلن البته نکند آن یک زن در زمانه استقبال صیغه
 واحد مؤنث بحث الح لا یفعلن البته نکند من یک مرد یا یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد
 نفس تکلم مذکر مؤنث بحث الح لا یفعلن البته نکنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در
 زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس تکلم مذکر مؤنث بحث الح بحث ننی غائب مجهول
 بانون خفیفة لا یفعلن البته نگرده شود آن یکم در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث ننی غائب مجهول
 بانون خفیفة لا یفعلن البته نگرده شوند آن همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الح لا یفعلن
 البته نگرده شود آن یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الح لا یفعلن البته نگرده شود من
 یکم یا یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد حکایت نفس تکلم مذکر مؤنث بحث الح لا یفعلن البته
 نگرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه و جمع حکایت
 نفس تکلم مذکر مؤنث بحث الح فصل اینهمه که گفته شد بحث ننی معروف و مجهول بودن خواهی
 که اسم فاعل بنا کنی سوال بحث ننی را بر بحث اسم فاعل چه مقدم کرد جواب زیرا که ننی فعل
 است و مناسب است با مرد و فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل که مخالف امر است سوال
 ترفیع اسم فاعل چیست جواب اسم فاعل همیشه که مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر
 بر ذاتی که قاهر باشد بآن ذات فعل یعنی حدوث بدون الحاق تفصیل و زیاده و تری او بر چیز دیگر و خالق
 و زانی غیره که صفات انمی هستند اتمرا و دوام بنظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قیوم

و اتم است پس در اسم فاعل داخل خواهند شد همچنین جالض طاق و امثال آنها معنی ثبوت در اینها
بعارض اشتغال پیدا شده اند نه باوضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از جنس
و طلاق همچو اشتقاق دارع است از ذریع یعنی صاحب ذریع پس معنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم
فاعل گرفته میشود از مضارع معروف سوال اسم فاعل از مضارع چه مشتق شده از مصدر و ما ضی
جواب بر آن مناسبت تامه اسم فاعل فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع
هر دو سفته نکره چنانچه گذشت سوال از فعل مضارع معروف میگیرند چه از مضارع مجهول نمی گیرند
جواب مضارع معروف منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل
بدین مناسبت از معروف مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت
مضارع را چه را حذف کردند جواب زیرا که اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در
نخواهد ماند سوال از فعل مشتق است یا از فعل جواب اول از فعل زیرا که اسم فاعل اسم فاعل است
و اسمی ظاهر حکم غائب دارند و غائب لغائب مناسبت دارد جواب دوم و بعضی احوال را
اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست که از غائب مشتق است بعد از آن قاعده را
فقطه ده زیرا که فاساکن است ابتدا بسکون متعذر است پس حرکت دادندش و فتحه حرکت حرکات است
و میان فاو عین الف فاعل در سوال الف را چرا ندانند که جواب اگر ندانند نمی کردند و فا
فعل را فتحه داده اند پس بواحد ندانند غائب یا ضی مشتبه میشود اگر ضمیه میدادند و مضارع مکتور العین بواحد
ندانند غائب یا ضی مجهول مشتبه میشود اگر کسره میدادند و مضارع مضموم عین خروج از کسره سوی ضمه
لازم می آمد و اگر فار فتحه داده عین را ساکن میکردند تا بیس مصدر میشد سوال الف را برای زیادت
چه را خاص کردند جواب الف اول حروف ابجد است بآنکه زیادتی حرف علت اولی است الف
خفیف است سوال میان فاو عین چرا الف فاعل را ندانند و اول کلمه فار ساکن داشته
چرا نه آوردند جواب الف ساکن است ابتدا بسکون میشود و اگر حرکت میدادند پس بحالت ضمه شباه
میشد و مضموم عین با هم حاضر وقت در حال وقف و اگر فتحه میدادند شباه میشد با مکتور و احد مضارع و تقدیر

و بعضی احوال را اسم فاعل منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل

کسره مشابه میشد در مفتوح لعین و کسور لعین بام حاضر معروف در حال وقف سوال الف را در آخر چپ
 آوردند جواب در این صورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی سوال میان عین لام چپاته
 آوردند جواب می بایست که قیل فامی آوردند و بسبب ناعی این امر ممکن نشد چنانچه گذشته است پس بعد
 فا آوردند که مما ممکن از اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر است از کلمات عین کلمه را کسره ده ای در
 حالیکه مضموم لعین یا مفتوح لعین باشد والا بحال خود ماند سوال عین اسم فاعل را کسره چپا دادند جواب
 اگر فتحه میدادند باضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد سوال
 بتقدیر کسره هم بام باب مفاعلت در حالت وقف مشبه شد جواب در حالت وقف اگر اسم
 فاعل معرف باللام است پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است
 البته التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس بام مضایقه ندارد زیرا که امر ماخوذ از مستقبل است و اسم
 فاعل هم ماخوذ از مستقبل است کذا قیل و متیان گفت که در حالت وقف اگر نکره است تمونین سبیل
 بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم خواهد آمد بقدر و لام کلمه را تنوین که عبارتست از نون ساکن
 زائد که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نیاید زیاده کن زیرا که تنوین خاصه اسم است و تفصیلش در کتب
 نحویه بایست تا اسم فاعل شود سوال اسم فاعل معرفست یا بی جواب معرب است مگر
 ما قبل تار تانیث در نحو فاعله مبنی است بر فتحه زیرا که او بشدت اتصال تار تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده
 است و بنا بر فتحه برای هفت فتحه است بحث اسم فاعل فاعله کننده آن یکم و صیغه واحد
 مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی معنیش نوشته اند کننده یکم در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر
 بحث اسم فاعل انتی غلط محض است زیرا که در معنیش زمان ماخوذ نیست بلکه زمان از خارج مستفاد
 میشود و قیام فاعل آن کننده گان آن دوم و در آن صیغه تثنیه مذکر بحث الخ فاعل و آن کننده گان آن هم
 مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فاعله کننده آن یکم در صیغه واحد مؤنث بحث الخ فاعلتان کننده گان
 آن دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ فاعلتان کننده گان آن هم دو زنان صیغه جمع مؤنث بحث الخ
 سوال صیغه اسم فاعل از غیر تملانی مجر و چگونه ساخته میشود جواب سبب ضابطه اش اینست که میفرماید

حله فاعله التانیث است ای کلمه باب مفاعلت و ماخوذ از کسره و الف

بجای حرف مضارع در اول بیار و ما قبل آخر اگر سه رده اگر کسور نباشد خود کمرم از یک کمر و منخرج از منخرج
 سوال حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع چنانیا وردند جواب اگر است می آید
 ابتدا بسکون لازم می آید و در اول کلمه اندکی آید و اگر یار می آوردند مضارع مشتبه میشد سوال
 وجه تخصیص هم صیغه جواب زیرا چه میم متحد المخرج است بود زیرا چه هر دو شقوی هستند سوال میم را
 ضمیه چر ادا دند جواب اگر فتحه میدادند پس اسم فاعل باب فعال با ستم ظرف از فعل کسور بعین مشابه
 میشد باقی ماند کسره و ضمه و ضمیه قوی است و اول کلام متحمل است لهذا ضمه دادند با آنکه ضمه مناسب میم
 است زیرا چه ضمه شفویت میم هم شقوی سوال ما قبل آخر اگر سه رده چر ادا دند جواب تا فرق شود
 میان اسم فاعل و اسم مفعول که ما قبل آخرش مفتوح است سوال این ضابطه مخدوش است زیرا چه
 اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر این وزن هم یافته شد چون شربت از اسب و محسن از حصن و یافع از انیق
 و وارس از اوترس جواب این چنین الفاظ شاداند در شرح زنجانی و غیره تصریح شد و ذاینها مرقوم است
 فصل اینهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی سوال چر از بحث اسم
 فاعل بحث اسم مفعول را مؤخر کرد جواب بسبب آنکه اسم فاعل ال است بر فاعل و اسم مفعول ال
 است بر مفعول فاعل اشرف است از مفعول بهجت صد و فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عمده است
 در کلام که مندا الیه میشود و اتمام جمله فعلیه بر موقوفست بخلاف مفعول که فضا است سوال آخر
 اسم مفعول چیست جواب اسمی مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزیکه بر فعل ای حادث
 واقع شود بدون لحاظ تفصیل او بر دیگری اسم مفعول ساخته میشود از مضارع مجهول سوال از فعل
 مضارع چر اسم مفعول را بنام میازند جواب بسبب مناسبت آن با اسم فاعل که لازم است
 و بنابر او از فعل مضارع است سوال از فعل مضارع مجهول چر بنا میکنند جواب برای مناسبت
 میان اسم مفعول و فعل مضارع مجهول زیرا چه هر دو معنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن
 سوال علامت مضارع را چر حذف میکنند جواب زیرا که فعل مضارع باقی نمانده است بعد از آن
 ای بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح و اول اداسی در اول آنچه باقی مانده است و آرای بجای

از کسور
 اگر سه رده
 اگر کسور نباشد
 خود کمرم
 از یک کمر
 و منخرج
 از منخرج
 سوال حرفی
 از حروف علت
 بعد حذف
 علامت
 مضارع
 چنانیا
 وردند
 جواب
 اگر است
 می آید
 ابتدا
 بسکون
 لازم
 می آید
 و در اول
 کلمه
 اندکی
 آید
 و اگر
 یار
 می
 آوردند
 مضارع
 مشتبه
 میشد
 سوال
 وجه
 تخصیص
 هم
 صیغه
 جواب
 زیرا
 چه
 میم
 متحد
 المخرج
 است
 بود
 زیرا
 چه
 هر
 دو
 شقوی
 هستند
 سوال
 میم
 را
 ضمیه
 چر
 ادا
 دند
 جواب
 اگر
 فتحه
 میدادند
 پس
 اسم
 فاعل
 باب
 فعال
 با
 ستم
 ظرف
 از
 فعل
 کسور
 بعین
 مشابه
 میشد
 باقی
 ماند
 کسره
 و
 ضمه
 و
 ضمیه
 قوی
 است
 و
 اول
 کلام
 متحمل
 است
 لهذا
 ضمه
 دادند
 با
 آنکه
 ضمه
 مناسب
 میم
 است
 زیرا
 چه
 ضمه
 شفویت
 میم
 هم
 شقوی
 سوال
 ما
 قبل
 آخر
 اگر
 سه
 رده
 چر
 ادا
 دند
 جواب
 تا
 فرق
 شود
 میان
 اسم
 فاعل
 و
 اسم
 مفعول
 که
 ما
 قبل
 آخرش
 مفتوح
 است
 سوال
 این
 ضابطه
 مخدوش
 است
 زیرا
 چه
 اسم
 فاعل
 ثلاثی
 مزید
 فیه
 بر
 غیر
 این
 وزن
 هم
 یافته
 شد
 چون
 شربت
 از
 اسب
 و
 محسن
 از
 حصن
 و
 یافع
 از
 انیق
 و
 وارس
 از
 اوترس
 جواب
 این
 چنین
 الفاظ
 شاداند
 در
 شرح
 زنجانی
 و
 غیره
 تصریح
 شد
 و
 ذاینها
 مرقوم
 است
 فصل
 اینهمه
 که
 گفته
 شد
 بحث
 اسم
 فاعل
 بود
 چون
 خواهی
 که
 اسم
 مفعول
 بنا
 کنی
 سوال
 چر
 از
 بحث
 اسم
 فاعل
 بحث
 اسم
 مفعول
 را
 مؤخر
 کرد
 جواب
 بسبب
 آنکه
 اسم
 فاعل
 ال
 است
 بر
 فاعل
 و
 اسم
 مفعول
 ال
 است
 بر
 مفعول
 فاعل
 اشرف
 است
 از
 مفعول
 بهجت
 صد
 و
 فعل
 از
 فاعل
 نه
 از
 مفعول
 و
 نیز
 فاعل
 عمده
 است
 در
 کلام
 که
 مندا
 الیه
 میشود
 و
 اتمام
 جمله
 فعلیه
 بر
 موقوفست
 بخلاف
 مفعول
 که
 فضا
 است
 سوال
 آخر
 اسم
 مفعول
 چیست
 جواب
 اسمی
 مشتق
 باشد
 از
 مضارع
 مجهول
 تا
 دلالت
 کند
 بر
 چیزیکه
 بر
 فعل
 ای
 حادث
 واقع
 شود
 بدون
 لحاظ
 تفصیل
 او
 بر
 دیگری
 اسم
 مفعول
 ساخته
 میشود
 از
 مضارع
 مجهول
 سوال
 از
 فعل
 مضارع
 چر
 اسم
 مفعول
 را
 بنام
 میازند
 جواب
 بسبب
 مناسبت
 آن
 با
 اسم
 فاعل
 که
 لازم
 است
 و
 بنابر
 او
 از
 فعل
 مضارع
 است
 سوال
 از
 فعل
 مضارع
 مجهول
 چر
 بنا
 میکنند
 جواب
 برای
 مناسبت
 میان
 اسم
 مفعول
 و
 فعل
 مضارع
 مجهول
 زیرا
 چه
 هر
 دو
 معنی
 للمفعول
 اند
 پس
 علامت
 مضارع
 را
 حذف
 کن
 سوال
 علامت
 مضارع
 را
 چر
 حذف
 میکنند
 جواب
 زیرا
 که
 فعل
 مضارع
 باقی
 نمانده
 است
 بعد
 از
 آن
 ای
 بعد
 حذف
 علامت
 مضارع
 میم
 مفتوح
 و
 اول
 اداسی
 در
 اول
 آنچه
 باقی
 مانده
 است
 و
 آرای
 بجای

علامت مضارع سوال میم را چنانکه کردند جواب لائق زیادت حروف علت بودند سبب کثرت
 دور اینها چون زیادت آنها دشوار است زیرا چه اگر الف زائد میگردند ابتدا بسکون لازم می آید و اگر بار
 زائد میگردند مشابیه مضارع غائب میشد و زیادتی داد و در اول کلمه نیامده است لهذا میم که مناسب است
 زیاده کرده شد که قبل و این جواب خالی از حذشته نیست زیرا چه تقریب اصل و ضرب بود چنانچه بمنحی
 بتفصیل گذشت پس داد و در اول کلمه زائد آمد اگر چه بتبادل شد فاعل سوال میم را فتحه چنانکه جواب
 زیرا چه فتحه حرکت عین کلمه را ضمه ای در حالیکه مکسور العین مفتوح لعین باشد و الا بحال غم مانده
 سوال عین کلمه را ضمه چنانکه جواب اول زیرا چه هم مفعول دال است بر مفعول و مفعول سلب
 الاختیار است پس بوده باشد ضعیف پس عین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین است در بعضی از
 شرح شافیه جواب دوم اگر فتحه میادند مشابیه میشد با هم ظرف که مفتوح لعین باشد و اگر کسر میادند
 ملتبس میشد با هم ظرف که مکسور لعین باشد لهذا اختیار ضم فتا و میان عین لام داد و مفعول در امر داد از
 آوردن و او پیدا کردن دوست چون مفعول ضم عین در کلام قوم بدون تالیاف نشد لهذا ضم عین کلمه را
 اشباع کردند و او پیدا شد و لام کلمه را ثنوین ده زیرا چه ثنوین خاصه هم است تا هم مفعول گردد بحث
 هم مفعول مفتوح کرده شده یک صیغه واحد مذکر بحث هم مفعول مفتوح لان کرده شدگان دوم دان صیغه
 تشبیه مذکر بحث هم مفعول ثنوین کرده شدگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث هم مفعول که کرده شده یک زن صیغه واحد
 مؤنث بحث هم مفعول ثنوین کرده شدگان دوزنان صیغه تشبیه مؤنث بحث هم مفعول لات کرده شدگان
 همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث هم سوال صیغه هم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود جواب
 پیچ صیغه هم فاعل مگر آنکه قبل آخر را فتحه خواهند داد برای حصول فرق میان هم فاعل هم مفعول اعم است
 که این فتحه لفظاً باشد نحو مستخرج یا اصلاً نحو مختار که در اصل مختیر بفتح یای تحتانی بود بقاعده قال الف شد
 سوال اگر ماقبل آخر را هم فاعل فتحه در هم مفعول کسر میادند فرق حاصل میشد جواب چون در
 مضارع مجهول ماقبل آخر مفتوح است لهذا فتحه ماقبل آخر در هم مفعول مناسب شده در هم فاعل سوال
 بر هم مفعول غیر ثلاثی مجرد تغییری بسیار نشد جز آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند پس چرا

علامت مضارع سوال میم را چنانکه کردند جواب لائق زیادت حروف علت بودند سبب کثرت دور اینها چون زیادت آنها دشوار است زیرا چه اگر الف زائد میگردند ابتدا بسکون لازم می آید و اگر بار زائد میگردند مشابیه مضارع غائب میشد و زیادتی داد و در اول کلمه نیامده است لهذا میم که مناسب است زیاده کرده شد که قبل و این جواب خالی از حذشته نیست زیرا چه تقریب اصل و ضرب بود چنانچه بمنحی بتفصیل گذشت پس داد و در اول کلمه زائد آمد اگر چه بتبادل شد فاعل سوال میم را فتحه چنانکه جواب زیرا چه فتحه حرکت عین کلمه را ضمه ای در حالیکه مکسور العین مفتوح لعین باشد و الا بحال غم مانده سوال عین کلمه را ضمه چنانکه جواب اول زیرا چه هم مفعول دال است بر مفعول و مفعول سلب الاختیار است پس بوده باشد ضعیف پس عین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین است در بعضی از شرح شافیه جواب دوم اگر فتحه میادند مشابیه میشد با هم ظرف که مفتوح لعین باشد و اگر کسر میادند ملتبس میشد با هم ظرف که مکسور لعین باشد لهذا اختیار ضم فتا و میان عین لام داد و مفعول در امر داد از آوردن و او پیدا کردن دوست چون مفعول ضم عین در کلام قوم بدون تالیاف نشد لهذا ضم عین کلمه را اشباع کردند و او پیدا شد و لام کلمه را ثنوین ده زیرا چه ثنوین خاصه هم است تا هم مفعول گردد بحث هم مفعول مفتوح کرده شده یک صیغه واحد مذکر بحث هم مفعول مفتوح لان کرده شدگان دوم دان صیغه تشبیه مذکر بحث هم مفعول ثنوین کرده شدگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث هم مفعول که کرده شده یک زن صیغه واحد مؤنث بحث هم مفعول ثنوین کرده شدگان دوزنان صیغه تشبیه مؤنث بحث هم مفعول لات کرده شدگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث هم سوال صیغه هم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته میشود جواب پیچ صیغه هم فاعل مگر آنکه قبل آخر را فتحه خواهند داد برای حصول فرق میان هم فاعل هم مفعول اعم است که این فتحه لفظاً باشد نحو مستخرج یا اصلاً نحو مختار که در اصل مختیر بفتح یای تحتانی بود بقاعده قال الف شد سوال اگر ماقبل آخر را هم فاعل فتحه در هم مفعول کسر میادند فرق حاصل میشد جواب چون در مضارع مجهول ماقبل آخر مفتوح است لهذا فتحه ماقبل آخر در هم مفعول مناسب شده در هم فاعل سوال بر هم مفعول غیر ثلاثی مجرد تغییری بسیار نشد جز آنکه میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافه کردند پس چرا

در اسم مفعول ثلثانی مجرور تغییر بسیار واقع گردید **جواب** زیرا که در اسم فاعل اسم مفعول مواخاة است
 بسبب اشتقاق هر دو از فعل مضارع پس هر گاه در اسم فاعل ثلثانی مجرور تغییر بسیار راه یافته است که
 از فعل فاعل مکتسب عین بنا کرده شده مناسبت افتاد که در اسم مفعول ثلثانی مجرور تغییر بسیار راه یافته
 گاه باشد که اسم فاعل بر غیر فاعل اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون الضمیر معنی مدد کننده و قاتل معنی مقتول
ف گاه است که لفظ فاعل معنی مفعول و لفظ مفعول معنی فاعل آید چون مادر دافق ای مدفوق دکان
 وعده مایه ای آیتاف در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانه تا خود نیست اما بحسب استعمال
 ماخوذست و تفصیل این بحث در علم نحوست فتذکر و تشکر نیز از هر اشکر پروردگار است که بعون عنایت
 او این شرح میزان موسوم به **تبیان** در راه مبارک بیج الاول سنه یک هزار و دویست و هفتاد و شش هجری در
 بلده پرنور جو پور بدر سه جناب مستطاب عالی قیاب محظوظ رجال افاضل فخر اجداد امانت زمین بخش مسند
 امارت رونق ده مجلس بنا گشت منبع سنت تابع شریعت خاج جاجی محمد امام بخش صاحب ادام الله علوه
 و مجدده با انجام رسید و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علیه و علی آله اجمعین

تمتہ التبیان شرح تمتہ المیزان

بسم الله الرحمن الرحيم

هر گاه این ضعیف البیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به **تبیان** فراغ یافته
 خطوط خاطر گردید که بتدیان را قبل از شروع منشعب داشتن طریقه بنامی اسم ظرف و اسم آل و اسم تفصیل
 اسم از تخمات است نظیر آن فصل بر طبق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته
 شرحی بر آن که مفید اعیان انسان باشد تحریر پر ختم و متن را به **تمتہ المیزان** و شرحش را **تمتہ التبیان**
 موسوم گردانیدم و به المعین و به المستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف و نام و گان اشاره است باینکه ظرف و توهم
 زمان و مکان ظرف زمان آنکه جواب ال می واقع شود چون می انفال می فی ظرف مکان آنکه جواب ال می واقع شود
 چون این زبانی فی بسوق با کنی سوال تعریف اسم ظرف چیست جواب می که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زبان

صلواتی بخشن آید و در دفع اولی در متن آید و در متن آید و در متن آید

قیاس است و در مسجد و مفرق و منک فتح عین چنانچه قیاس است هم منقول شده است و بسیدویه
گفته که مسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه است که موضوع باشد برای نماز و بعضی می نویسند که اسم ظرف
مضموم العین منقسم است بدو قسم چند صیغه کسور العین و بواقی صیغه مفتوح العین آمده و اما منطنه کسور العین
از نظیر مضموم العین پس دو شده و دارد یکی کسور العین که قیاس فتح آن بود و دوم دخول تا و اما مقبوره بفتح
العین از مقبوره کسور العین شده و دخول تا دارد و اما مقبوره مضموم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیت مقبوره
را که جای قبور و تخت برای قبور باشد کذا اقال العینی و اگر مفتوح باشد ای عین کلمه چون لشرب بحال خود
ماند چه ضرورت تغیر ندارد و همچو مذنب از مذنب و شرب از شرب و کسب از کسب و کسب از کسب و کسب از کسب و کسب از کسب
و ادوی که لام او حرف علت نباشد و او از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف این مثال همیشه
کسور العین می آید اگرچه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو موعده از موعده و موضع از موضع و قرار
موضع بفتح ضاده هم نقل کرده و اما مثال یایی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون کسوره بفتح عین کلمه پنجمین
مثال و ادوی که او از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون موعده بفتح عین از موعده کذا اقال العینی
لکن در صراح آورده و جعل بکسر بجم جای ترس آتی و اما مثال و ادوی که لام او حرف علت باشد پس حکم
ناقص میدارد چنانچه می آید سوال مثال چیست جواب آنکه بجای فاکلمه او حرف علت باشد و
سبب آنکه در اعلال مانند صحیح است نامش مثال نهاده شد سوال چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین
اسم ظرف کسور العین می آید جواب اول زیرا که خروج از حرف علت سوی کسره خفیف است پس نسبت
خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیرا که موعده کسره خفیف است بر زبان از موعده بفتح عین یا ضمه آ
و بر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم خواهد آمد زیرا که او از دو ضمه پیاپی است
و این نقل است مگر آنکه گفته شود که او ساکن در حکم سیت است قنابل جواب دوم مثال از کسور العین
فی الغابر زائد آمده است پس نسبت مثال مفتوح العین فی الغابر مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع کسور العین
سبب اتباع او کسور العین خواهد شد پس اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر مضموم العین فی الغابر اسم
کسور العین کرده شد بنظر احاطی قلیل با کثیر و صاحب مراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین

گفته شود و ظن اشبعی خواهد گردید که میم اصل است و در نش فوعل مثل جوب است بر تقدیر که نشان این ظن پیدا
 نیست زیرا چه فوعل بکسر عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگویم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیرا چه میم
 از مصدر و اکثر اشکال اشتقاق اوست و قطع است پس متبوع کلمات چگونه این چنین ظن خواهد کرد و اگر ادواظ ظن
 عوام غیر متبوع است پس بحال کسر هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فوعل بعد از متبوع
 معلوم خواهد گردید و غیر متبوع ازین وادی برکنار است و همچنین اگر مکتوب باشد ای عین کلمه بحال خود مانده است و هم نظر
 مکتوب عین آید همچو ضربت از ضربت و متبوع از متبوع چنین است و پنج گنج زیرا چه پنج ضرورت تیز از اتباع عین
 نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد و او باشد خواه یا و اعلم است از آنکه فاکلمه یا عین کلمه و حرف
 علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح عین آید اگر چه مضارع مکتوب عین باشد همچو مری از مری و موتی
 از موتی یقی و مطوی از طوی و یطوی زیرا چه اگر با تابع عین مضارع مکتوب عین ظرف بکسر عین آید توالی کسرت
 لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسر متولد است و کسر سوم کسر عین و این توالی کسرت ثقیل است اگر ضمیه عین باشد
 نقل نماید پیدا خواهد گردید لهذا بنظر نفی عین را اختیار کردند سوال در رانی دیری هم توالی کسرت است
جواب بضرورت خوف پس اینجا کسر را متغیر نکردند زیرا چه اگر در رانی عین را فتح دهند با صنی باب مفاعلت
 مشبهه شود و اگر در مری عین را فتح دهند بقیل بفتح عین مشبهه گردد سوال در مری بفتح عین نیز مصدر
 سی التباس میدارد **جواب** التباس بمصدر میی بحجت قلت مصدر میی جائز داشته اند سوال
 در لفیف مفروق که فاکلمه لام کلمه او حرف علت است چرا رعایت فاکلمه نگذاشتند که اسم ظرف او مکتوب عین آید
 بلکه رعایت لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح عین می آرند چون موتی بفتح قاف **جواب** زیرا چه موتی
 بفتح قاف از موتی بکسر قاف خفیف است و نفی مطلوب است کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضی
 از فضلا ظرف و قی یقی موق نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا بفتح عین آید
 چون مقرر از لیر ای جای گریختن وقت گریختن مقرر از لیر ای جای آرام گرفتن وقت آرام گرفتن همچنین
 است در پنج گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و لام کلمه را متون ملحق کن
 زیرا چه متون خاصه اسم است تا اسم زمان و مکان گردد بحجت **اسم ظرف** ثقیل جای کردن و زمانه

حرف تانی که در کسر عین است و در کلام قوم یافته نشد و ما میگویم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیرا چه میم از مصدر و اکثر اشکال اشتقاق اوست و قطع است پس متبوع کلمات چگونه این چنین ظن خواهد کرد و اگر ادواظ ظن عوام غیر متبوع است پس بحال کسر هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فوعل بعد از متبوع معلوم خواهد گردید و غیر متبوع ازین وادی برکنار است و همچنین اگر مکتوب باشد ای عین کلمه بحال خود مانده است و هم نظر مکتوب عین آید همچو ضربت از ضربت و متبوع از متبوع چنین است و پنج گنج زیرا چه پنج ضرورت تیز از اتباع عین نیست مگر در ناقص ای آنکه لام او حرف علت باشد و او باشد خواه یا و اعلم است از آنکه فاکلمه یا عین کلمه و حرف علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح عین آید اگر چه مضارع مکتوب عین باشد همچو مری از مری و موتی از موتی یقی و مطوی از طوی و یطوی زیرا چه اگر با تابع عین مضارع مکتوب عین ظرف بکسر عین آید توالی کسرت لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسر متولد است و کسر سوم کسر عین و این توالی کسرت ثقیل است اگر ضمیه عین باشد نقل نماید پیدا خواهد گردید لهذا بنظر نفی عین را اختیار کردند سوال در رانی دیری هم توالی کسرت است

کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف مفعول آن دو جا بے کردن و دو زمانه کردن صیغه تشبیه بحث
 اسم ظرف مفعول همه جا بے کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظرف مفعول
 نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مؤنث زیرا چه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار
 فاعل است و در اسماء ظرف فاعل ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطاست
 و آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد بود و اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب
 ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا غیره بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از یکم مکرم و از
 صرف مضمرف و از وخرج مذخرج و قس علی هذا سوال چه بر وزن اسم مفعول می آید
 بر وزن اسم فاعل جواب زیر اچ اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد چنانچه
 گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ماقبل آخر به نسبت اسم فاعل خفیف است خفیف
 مطلوب میباشد سوال درین هنگام میان اسم مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا
 شد جواب برای رفع این التباس اعتماد بر قسمین و مقام کرده اند فصل پنجم
 که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم که بنا کنی سوال تقریبت اسم آله
 چیست جواب اسم آله اسمی است که ساخت بشود از فعل مضارع تا دلالت کند
 بر واسطه فعل ای چیزیکه پذیر پیوسته است و فعل ای حدیث از فاعل صادر بشود و علامه
 تفتازانی نوشته که آله نمیشود مگر در افعال متعدیه علامیه که اثرش تا بمفعول رسد سوال
 از فعل چه مشتق میباشد جواب بحث مناسبت میان آله و ذی آله سوال از فعل
 مضارع چه میگیرند جواب سبب آنکه اسم آله دال است بر آله و آله واسطه پیشه و در میان
 اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول و است اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول
 مناسبتی شد و اسم مفعول ماخوذ است از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف
 اتین باشد حذف کن زیرا چه مضارع باقی نمانده تغییر یافته و میم کسور در اول او
 در اول آنچه باقی مانده است بجای حذف حرف مضارع در آخر بجای حرف مضارع

سوال میم را چنانکه کردند جواب الیق بزاید حرف علت بود و زیاده آنرا
 ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته
 شده است پس میم را که مناسب و درست زائد کردند سوال میم را مکتوب کردند
 جواب اگر مفتوح میکردند یا اسم ظرف و اگر مضموم میکردند یا اسم مفعول یا ب افعال ملتبس
 میشدند مکتوب کردند سوال میم مکتوب را در اول چیز آوردند جواب تا از خفوان تلفظ
 معلوم شود که این صیغه اسم آله است سوال میم را اگر در اسم ظرف مکتوب در اسم آله مفتوح
 میکردند هیچ القیاس لازم نمی آمد جواب ظرف کثیر الاستعمال است از هر باب می آید
 بخلاف اسم آله پس فتح مناسب ظرف شد سوال در مفعول چه کسر دادند زیرا چه اگر فتح
 میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد جواب در مفعول نیز میم را
 کسر دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتح ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکتوب
 بود و اگر مفتوح باشد بحال خود مانده لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصه اسم است
 تا اسم آله پیدا شود بحث اسم آله مفعول یکسر میم و سکون فافتح عین مملک آله
 کردن صیغه واحد بحث اسم آله مفعولان و و آله کردند صیغه متین بحث اسم آله مفعول
 بفتح میم و کسر عین مملک اسم آله کردند صیغه جمع بحث اسم آله و گاه باشد که بعد عین کلمه
 الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند تصریفیه
 مفعول مفعولان مفعولین و مفعول مفعولان مفعول و آنچه شایع محقق نوشته که جمع منفصله
 مفاعیل است خلاف تصریحات قوم است سوال در مفعول یا از کجا رسید جواب
 هرگاه وقت ساختن جمع مفعول عین را کسر دادند الف مفعول بسبب کسره تا قبل باشد
 و بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مفعول است و اما مفعول مفعولین پس هر دو
 فرع مفعول است زیرا چه مزید فیه فرع مجزیه میشود و نزد ستاکی اصل وزن اسم آله مفعول است
 و مفعول مختصرا و است که الف را بلا عوض حذف کردند و همین است مختار حضرت بحر العلوم

سوال میم را چنانکه کردند جواب الیق بزاید حرف علت بود و زیاده آنرا ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در بیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم را که مناسب و درست زائد کردند سوال میم را مکتوب کردند جواب اگر مفتوح میکردند یا اسم ظرف و اگر مضموم میکردند یا اسم مفعول یا ب افعال ملتبس میشدند مکتوب کردند سوال میم مکتوب را در اول چیز آوردند جواب تا از خفوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله است سوال میم را اگر در اسم ظرف مکتوب در اسم آله مفتوح میکردند هیچ القیاس لازم نمی آمد جواب ظرف کثیر الاستعمال است از هر باب می آید بخلاف اسم آله پس فتح مناسب ظرف شد سوال در مفعول چه کسر دادند زیرا چه اگر فتح میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد جواب در مفعول نیز میم را کسر دادند تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتح ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکتوب بود و اگر مفتوح باشد بحال خود مانده لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا اسم آله پیدا شود بحث اسم آله مفعول یکسر میم و سکون فافتح عین مملک آله کردن صیغه واحد بحث اسم آله مفعولان و و آله کردند صیغه متین بحث اسم آله مفعول بفتح میم و کسر عین مملک اسم آله کردند صیغه جمع بحث اسم آله و گاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر دو صیغه اسم آله پیدا شوند تصریفیه مفعول مفعولان مفعولین و مفعول مفعولان مفعول و آنچه شایع محقق نوشته که جمع منفصله مفاعیل است خلاف تصریحات قوم است سوال در مفعول یا از کجا رسید جواب هرگاه وقت ساختن جمع مفعول عین را کسر دادند الف مفعول بسبب کسره تا قبل باشد و بصریان میگویند که اصل وزن اسم آله مفعول است و اما مفعول مفعولین پس هر دو فرع مفعول است زیرا چه مزید فیه فرع مجزیه میشود و نزد ستاکی اصل وزن اسم آله مفعول است و مفعول مختصرا و است که الف را بلا عوض حذف کردند و همین است مختار حضرت بحر العلوم

قدس سره و در مفعله بجا عرض الفت محذوف در اند کرده شد و همین جهت در مقول و مقوله
و امثال آن تقلیل یقال نه کردند که در اصل مقوال است و اینجا وقوع ساکن بعد و او مانع
تقلیل یافت می شود و شیخ ابن حاجب گفته که صیغه مطرده اسم آله مفعول و مفعول است
و اما مفعله بنا پس سماعی است و کمتر آمده است اسم آله بر وزن فعال کبیر فاجون سرادے
انچه بدان دوزند و زرادیم را کذا فی منتهی الاربعینا ط لے آله در وقتن و جمع آن فعال کفبت
ناست و اما مرقاة پس بفتح میم و هم کبیر میتمل است و در صورت اول اسم ظرف است
مکان صعود و در صورت ثانی اسم آله است اصلش مرقیة ای آله صعود پس شیء واحد
یعنی زردبان را بدو اعتبار مرقاة بفتح میم و مرقاة کبیر میم میتوان گفت کذا فی شرح
الزنجانی و بعضی اسما بر وزن مفعول بنعم میم و ضم عین یعنی آله فعل یافت شدند چون
موقوف لے آله کوفتن و مخلص لے آله بختن و صاحب مفعول بشد و ذاینها حکم کرده و بدق
کبیر میم و فتح عین موافق قیاس هم آمده است کذا قیل و اما مکمل و مدثر و مضطرب و پس
از مشتقات و اسماء آله نیستند بلکه اسماء جوادند موضوع بر اسم آلات بحد و ص و
ظروف معینه نه بر اسم و ساطت بحد و ث فعل لے حدث پس مکمل آله الیت لے
ظرفی است که سرمه در آن می کنند و مدثر آله الیت لے ظرفی است که در آن روغن نشسته
شود از شیشه و غیر آن و مضطرب آله الیت ای ظرفی است که در آن سحوطه اشته شود
و این دارد لے است که در بینی ریخت می شود پس اگر سرمه را مثلاً در ظرف دیگر غیر آنکه
موضوع است بر اسم سرمه نهند آنرا مکمل نه گویند کذا قال سیبویه و از لطافت
اسم آله است مقول بفتح فاکه موضوع است بر اسم چیزے که بدو فصل کرده شود چون
و قوله چیزے که فروخت می شد بوسه آتش و مفعله چون بخاله لے سبب بخل
فصل این همه که گفت شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفصیل
بنا کنی سوال اسم تفصیل چیست جواب اسم تفصیل اسمی است که ساخته

لے سرمه در آن روغن نشسته و در وقتن آله و قوله بفتح میم

شده باشد از فعل مضارع بر اسم چیز که قائم باشد به آن فعل اے حذف
 بادالالت بر زیادتی او بر دیگرے در حدث نحو زید افضل من عمرو اے زید زیاده
 است از عمرو در فضل سوال از فعل مضارع چہ را می گیرند جواب سبب
 مناسبت او یا اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ است سوال اسم تفضیل
 را بر اسم تفضیل مفعول چہ را نه ساختند جواب تا التباس نرود در آخر ب
 مثلاً که یعنی زائد زنده است یا زائد زده شده سوال عکس چہ را نکرند یعنی
 بر اسم تفضیل مفعول مقرر می گردند بر اسم تفضیل فاعل جواب چون فاعل
 مقصود اصلی و عمدہ است کہ جملہ است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف
 مفعول کہ فضله است و بدون آن کلام تمام میشود لہذا رعایت فاعل نموده فعل را
 بر اسم تفضیل فاعل قرار دادند سوال اشہر یعنی مشہور تر و شغل یعنی مشغول تر
 و آخر بمعنی معذور تر و مانند آن بر اسم تفضیل مفعول آمده است جواب
 شاد است علامت مضارع را حذف کن زیرا چہ حالا در مضارع تغییر ملحوظ است پس
 بقای علامت آن گنجایش ندارد و ہمزہ اسم تفضیل کہ قطع است در حال وصل
 نیست در اول ادومی در اول انچہ بعد حذف علامت مضارع باقی مانده است
 در آخر بجای علامت مضارع سوال ہمزہ را چہ را زیادت خاص گردند جواب
 المائق زیادت حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچہ در تبیان
 مفصلاً بیان کردہ شد پس ہمزہ کہ اقوی است و با الف مناسبت دارد مناسب
 آفتاد کہ زائد کردہ شود سوال ہمزہ را در اول کلمہ چہ را آورند جواب تا از
 عنفوان تکلم معلوم شود کہ اسم تفضیل است و عین کلمہ افخوہ اگر مفتوح نباشد
 اے مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذارد بر اسم تفضیل و لام کلمہ را
 بحالت خود اے رفع بگذارتا اسم تفضیل مذکر پیدا شود و ر ضنی گفتہ کہ اقتصار

الی التمام جہ خارج عن دخل زمانہ و مطلقہ کہ اے را زیادت

کردند در صیغه اسم تفضیل بر افعَل از بر اے اختصار بحث اسم تفضیل

مذکر افعَل اے بسیار کننده یک در صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل افعَلان
ای بسیار کنندگان و مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ افعَلَوْنَ افعال اے بسیار
کنندگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ اول صیغه جمع مذکر سالم ست که بنابر واحد
در و بسلامت ست و صیغه دوم جمع مذکر کسیر ست که در و صیغه واحد بسلامت نمائند

تفسیر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف علامت مضارع

فاراضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تفسیر در صیغه مضارع حذف
کردند فاکلمه ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب انحطاط درجه مؤنث از درجه مذکر بنا
نه افتاد پس حرکت فاکلمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوسی ست و اول کلمه متحمل آن
میتواند شد لهذا ضمه را اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا چه بسبب ضمه

فاکلمه ثقل پیدا شد پس بکون عین کلمه تعادل گردید و بعد لام الف مقصوره

که علامت تانیث ست و آن الف ست که بعد او همزه نیاید لاجرم کن و چون

باقیل الف فتحه می باید پس لام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد بحث

اسم تفضیل مؤنث فعلی بسیار کننده یک زن صیغه واحد مؤنث بحث اسم

تفضیل فعلیان بسیار کنندگان و زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث اسم تفضیل فعلیات

و فعل بسیار کنندگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغه جمع

مؤنث سالم ست دوم صیغه جمع مؤنث مکسر ست و بنی آید اسم تفضیل از غیر

ثلاثه مجرور یعنی ثلاثه مزید و رباعی مجرور و مزید سوال چهره از غیر ثلاثی مجرور

بنی آید چو اب زیرا چه محافظت جمیع حروف ثلاثه مزید و رباعی در افعَل ممکن نیست

چرا این وزن زائد از سه حرف را گنجایش ندارد و اگر بعض حروف را حذف

میکردند التماس می شد میان رباعی و ثلاثه مزید مجرور معلوم نمی شد

لحظ کن که این الف علامت تانیث است و مذکر را نشانه آن نیست

مسائل که عیب را مقید بظواهر می سازند جواب میدهند که این الفاظ بطریق
شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه و این است مذهب بعضی بگمان آنکه افعال
ناقصه زمان و دالالت میکنند بر حدث و فعل دال بر حدث است و نزد بعضی از
کسان اسم تفضیل خواهد آمد و در این باب بعضی از مذهب است زیرا چه افعال ناقصه
دالالت بر حدث میکنند و از فعلی که قابل زیاده و نقصان نباشد پس نخواهد آمد
اسم تفضیل از ماضی و غیب و غرض و از فعل منفی تا انقلاب لازم نیاید
چه فعل منفی دال بر نفی است و فعل دال بر اثبات است و از افعال غیر متصرفه
چون نعم و تبس چه هرگاه صیغاه دیگر مثل امر و اسم ماضی و اسم مفعول
و غیره با وجود شدت احتیاج بدین افعال نه آمدند پس اسم تفضیل بدین
اولی نخواهد آمد و تنبییه بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض نشوند و اوله و توجیهات
که ذکر آنها در تبیان و درین تتمه التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد از توجیه
آلوف شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رساله مختصره بمباه جمادی ثانیه
در بلده دار الشریع و چون پور بندرس خفیه امامیه جناب مستطاب قدردان افضلا
رتبه شناس علمای مورد الطاف این روزی مبطل اعطاف سرمدی مخزن فیض و کرم
صاحب جود و هم حاج حسین زبده کونین جناب حاجی محمد امام بخش
صاحب زید قدره فی النشائین بانجام و اختتام رسید امید از ناظران
با انصاف آنست که اگر خطائی یا بسند باصلاح شاد فرمایند و اگر نفعی بر دارند
بدعای خیر یاد فرمایند و صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه اجمعین

خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که کتاب مضید بهدیان و تنبیان مسلی به تنبیان معده تتمه از افادات جامع علوم عقلیه و نقلیه باهر
توابع و تحویر و صرفیه مولانا ابوالحسن محمد علی کلبی که نویسنده کلی و جمیع این تصحیح تمام اینها که درین محمد الدین و مطبع محمد علی کلبی

فہرست کتب حقیر فی حق قیومی بنوین جہالی بن یاہر صرف دو سو مطبوعین بیت صحت کیساتھ جہا

| نام کتاب | قیمت | نام کتاب | قیمت | نام کتاب | قیمت |
|---------------------------------------|------|-----------------------------------|------|----------------------------------------|------|
| قرآن مجید مترجم لفظی علی مسلم | ۱۰ | مولانا غفر الحسن صاحب جم گنگوہی | ۱۰ | مولانا غفر الحسن صاحب جم گنگوہی | ۱۰ |
| کفایہ کلان حاشیہ شدہ - قیومی | ۱۰ | کلیات اہل ادویہ - مطبوعہ قیومی | ۱۰ | الوزار مع صاحب جم گنگوہی کاغذ | ۱۰ |
| مظاہر حق - ترجمہ مشکوٰۃ شریف بنی نقای | ۱۰ | ذخیرۃ کرامت - ترجمہ حقیر | ۱۰ | کلیات مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ |
| الوزار الاقتیاء - ترجمہ اردو | ۱۰ | مختصر معانی عمشی جراحی جدیدہ | ۱۰ | تاریخ الخلفاء - عربی | ۱۰ |
| تذکرۃ الاولیاء - عبارت سلیس ترجمہ | ۱۰ | کاغذ گلیر مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ | غزوۃ اُحد - از سیرۃ ابن ہشام قیومی | ۱۰ |
| باخاوردہ عام فہم کاغذ گلیر قیومی | ۱۰ | شرح تہذیب طبع جدید عمشی جراحی | ۱۰ | برج الزمان جہانی | ۱۰ |
| مرآۃ الواعظین ترجمہ اردو | ۱۰ | ملا علی الریم و فزا علی زبان عربی | ۱۰ | مفصل | ۱۰ |
| درۃ الناصحین اسید بن جاجا اشار | ۱۰ | وحاشیہ ملا علی رضا زبان فارسی | ۱۰ | تاریخ فرشتہ - مقالہ دو قیومی | ۱۰ |
| نثری مولانا روم اور اضافہ فیہ کوہین | ۱۰ | رسالہ قصور و تصدیق مولانا مولوی | ۱۰ | ایضاً دواؤں | ۱۰ |
| کاغذ گلیر مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ | صدر الدین شیرازی کاغذ گلیر عمدہ | ۱۰ | مقامات ابن خلدون قیومی | ۱۰ |
| قصص الانبیاء کلان کاغذ گلیر جہا | ۱۰ | مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ | تذکرۃ الشعراء مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ |
| صاف جوبستہ مطبوعہ مطبوعہ قیومی | ۱۰ | ایضاً کاغذ خانی | ۱۰ | منیۃ المصلی عمشی کاغذ چکنا قیومی | ۱۰ |
| اجالہ السلاسل و عظیمین مشہور | ۱۰ | ایضاً کاغذ سفید عمومی گلیر | ۱۰ | ہدیہ سعید بیہ | ۱۰ |
| و مستند کتاب ہر کاغذ گلیر عمدہ | ۱۰ | کافیہ مرتبہ مولوی عبدالجبار صاحب | ۱۰ | فصول الکبری قیومی قطع ۱۰ | ۱۰ |
| تفہیمۃ البطلون - اسین ہمارت | ۱۰ | راموی جہر کل حاشیہ سید شریف | ۱۰ | ہدایۃ النجوم - قیومی | ۱۰ |
| مذہبی مسائل درج بن قیومی | ۱۰ | جرجانی اور نیز دیگر حاشیہ مستخرج | ۱۰ | مجموعہ منطق - قیومی | ۱۰ |
| دلائل الخیرات معرے مرتبہ مولانا | ۱۰ | سے مثل غایۃ تحقیق شرح جامی | ۱۰ | جنگ صرف کامل قیومی | ۱۰ |
| جامی شاہ محمد ابوبکر صاحب پیر پوری | ۱۰ | حاشیہ عبدالغفور حاشیہ ملا جمال | ۱۰ | شرح جامی مع حاشیہ معصام بہار | ۱۰ |
| کاغذ گلیر عمدہ قیومی | ۱۰ | حاشیہ ملا علی الرحمن رمی وغیرہ | ۱۰ | صحت سائیم جہا کاغذ عمدہ - مطبوعہ قیومی | ۱۰ |
| دلائل الخیرات مترجم بدو ترجمہ | ۱۰ | وغیرہ سے اخذ کردہ چھپائے | ۱۰ | گلستان مصطفائی | ۱۰ |
| حاشیہ قیومی | ۱۰ | گئے ہیں کاغذ گلیر قیومی | ۱۰ | زینۃ مصطفائی | ۱۰ |
| صلوۃ الرحمن - ترجمہ سید المصلی | ۱۰ | میزان الصرف قیومی | ۱۰ | عبدالواسع مصطفائی | ۱۰ |
| کاغذ گلیر عمدہ قیومی | ۱۰ | قواعد فارسی | ۱۰ | رقعات عالمگیری مصطفائی | ۱۰ |
| سنن ابی داؤد | ۱۰ | شرح فصول کبری | ۱۰ | انشائی قانون مصطفائی | ۱۰ |

جلد خط و کتابت بنام جامی محمد بن القیوم صاحب کتب کلکتہ ویسلی اسکول نمبر ۱۹ - آنا چاہیے

$$\begin{array}{r} 592 \cancel{20} \\ \{ 50 \cancel{2} 20 \end{array}$$

ACC. No. 574

بیتان شرح میزان

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

